

رفتار پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم با کودکان و جوانان

نویسنده : محمدعلی چنارانی

پیشگفتار

در جهان کنونی موضوع تربیت کودکان یکی از اساسی ترین مسائل اجتماعی و از ارکان مهم سعادت بشریت به شمار می رود. از این رو دانشمندان درباره کودک از نظر روانی و تربیتی مطالعات و تحقیقات ژرف و عمیقی انجام داده و کتابهای بی شماری در این باره نگاشته اند. همچنین کشورهای بزرگ به منظور پرورش درست و صحیح جسم و جان کودکان، سازمانهای گسترده ای را به وجود آورده و کودکان را از هر جهت تحت مراقبتهای علمی و عملی قرار داده اند. اما در چهارده قرن پیش در روزگاری که بشریت در تاریکی جهل و نادانی به سر می برد، پیشوای گرانقدر اسلام به ارزش و اهمیت پرورش کودک توجه کامل داشته و در همین راستا آموزشهای لازم را به پیروان خود آموخته است. اگر امروزه، دانشمندان تربیت کودکان پس از تولد و زاده شدن و آمدن به این جهان را مورد توجه قرار داده اند، اسلام درباره اصل ازدواج، شرایط همسران، چگونگی پاکی نسل، شیر دادن، پرورش جسم و جان کودک، گام به گام وظایف مردم را بیان کرده است. و اگر دانشمندان امروز جهان بسیاری از نکات دقیق روانی و تربیتی، مربوط به برنامه های پرورشی کودکان را، در کتابهای علمی خود آورده اند، پیشوایان اسلام در زمانهای پیشین آنها را یادآوری و در روایات مذهبی بیان کرده اند و خود نیز در رفتارشان نشان داده اند. هدف ما در این نوشتار بر دو پایه و اصل استوار است: اول: این که تمام مسلمانان، خصوصاً جوانان و تحصیل کنندگان ما که گروه بی شماری از جامعه را تشکیل می دهند، از جامعیت برنامه و دستورات دین مقدس اسلام و ارزشهای

عملی این آیین آسمانی آگاه شوند و با ایمان و اعتقادی استوارتر از آن پیروی کنند و فریب برنامه‌های دیگران را نخورند. دوم: این که پدران و مادران به مسئولیت مذهبی و ملی خود در تربیت فرزندان خویش آگاه شوند تا بهتر بتوانند انجام این وظیفه سنگین و حیاتی اقدام کنند، چرا که بدون تردید بخش مهمی از گرفتاریهای اجتماعی و آلودگیهای اخلاقی از جهل و بی‌اطلاعی درباره انجام وظیفه به وجود می‌آید. از این رو، بر آن شدیم تا الگویی عملی برای کسانی که می‌خواهند فرزندان سالمی از نظر جسمی و روحی تربیت کنند، ارائه دهیم. بهترین الگوها برای مسلمانان، پیشوای گرانقدر اسلام حضرت محمد ﷺ و جانشینان برحق ایشان می‌باشند؛ که ما به گونه کاملاً اطمینان‌بخش در تمام زوایای زندگی می‌توانیم از آنان سرمشق بگیریم و پیروی کنیم چرا که هیچ گونه خلاقی در پیروی از آن انسانهای کامل وجود نداشته است؛ زیرا آن بزرگواران بیمه الهی می‌باشند و اطاعت از آنان هیچ گاه و در هیچ زمان و مکانی با مشکلات برخورد نخواهد کرد. به امید آن که بشریت آگاه شود و از الگوهای واقعی پیروی کند، والگوهای کاذب، دروغین و شیطانی را رها سازد، تا از این طریق بتواند به سعادت دنیا و آخرت دست یابد. این نوشتار از دو بخش تشکیل یافته است. 1- رفتار پیامبر ﷺ با کودکان که دارای پنج فصل و هر فصل دارای چند عنوان می‌باشد. 2- رفتار پیامبر ﷺ با جوانان که چهار فصل و هر فصل چندین عنوان دارد. در پایان لازم می‌دانم از تمام عزیزان به ویژه از جناب حجة الاسلام والمسلمین الهی خراسانی مدیرعامل محترم بنیاد و همچنین از آقایان جعفر شریعتمداری، ویراستار؛ رضا ارغیانی، آماده‌ساز؛ رضا وحدتی، نمونه‌خوان و محمدعلی علاقه‌مند، حروفچین و صفحه‌آرا، که در پیدایش این اثر

که به زیور چاپ درآمده است نقشی داشته و زحماتی را متحمل شده‌اند، تشکر
و قدردانی کنم و توفیق روزافزون همگان را از خداوند توانا بخواهانم.

رفتار پیامبر با کودکان

اشاره

مهربانی درباره کودکان از شیوه‌های مخصوص پیامبر ﷺ بود.

تربیت

اشاره

به فرزندان خود را احترام گذارید و با آداب و روش پسندیده با آنها رفتار

کنید. پیامبر اکرم ﷺ

اهمیت تربیت

فرزند از آغاز زاده شدن، تا آن گاه که از محیط خانواده جدا می‌شود و زندگی مشترکی را با دیگران آغاز می‌کند، دو دوره تربیتی را باید بگذرانند. 1 - دوران کودکی که از یک تا هفت سالگی را شامل می‌شود، و این زمانی است که کودک آمادگی چندان برای تربیت مستقیم ندارد، چرا که او دنیای خود را نمی‌شناسد. 2 - از هفت تا چهارده سالگی، که در این دوران عقل به تدریج رشد می‌کند و برای فعالیتهای فکری آماده می‌شود و می‌تواند بیاموزد و تعلیم ببیند. در دوران نخست، تربیت باید غیر مستقیم باشد و هیچ گاه امر و نهی تربیتی نباید با فشار روحی همراه باشد بلکه کودک از طریق اطرافیان خود با ادب و تربیت آشنا می‌شود و در اصل پایه‌های نخست اخلاقی وی پی‌ریزی می‌گردد و از محیط خود خاطره‌های خوب و رفتارهای مناسب را در ذهن خود ثبت و ضبط می‌کند. در دوران دوم نیز، نباید کودک را آزاد گذاشت و خلافهای او را نادیده

گرفت، بلکه باید از بی‌ادبیه‌های وی جلوگیری کرد، نظم و انضباط رابه وی آموخت و از بازیگوشی و بیهوده‌گذرانی اوقات او جلوگیری و او را به کارهای عبادی و نیکو تشویق کرد.^[1] متأسفانه بیشتر مردم نمی‌دانند که تربیت فرزندان خود را از چه زمانی باید شروع کنند. برخی از پدر و مادرها بر این باورند که تربیت پس از تمام شدن شش سالگی و برخی می‌گویند آغاز تربیت از سه سالگی است. اما این اندیشه‌ها اشتباه است؛ زیرا هنگامی که سه سالگی کودک تمام شد 75 درصد صفات خوب و بد در کودک شکل گرفته است. عده‌ای از روان‌شناسان بر این باورند که تربیت کودک از همان روز اول تولد است. اما برخی دیگر تا اندازه‌ای احتیاط می‌کنند و شروع تربیت کودک را از روز اول ماه دوم‌زاده شدن کودک می‌دانند، اما در تحقیقات عملی دقیق در دانشگاه «شیکاگو» به این نتیجه رسیدند که: هر کودک سالم تقریباً سطح هوش خود را 50 درصد در چهار سالگی، 30 درصد در هشت سالگی، و 20 درصد در هفده سالگی به دست می‌آورد. پس هر کودک چهار ساله 50 درصد قدرت هوشی دارد و تغییرات بین 2 تا 3 سالگی به مراتب بیشتر و مهم‌تر از تغییرات بین 8 تا 9 سالگی می‌باشد.^[2]

برای تربیت کودک از کجا شروع کنیم

برای آن که آموزش و تربیت مفید واقع شود، باید خیلی زودتر از آنچه عموماً امروز فکر می‌کنند شروع کرد، یعنی از همان هفته‌های پس از تولد. نخست باید منحصرأ به مسائل فیزیولوژیکی و پس از سال اول به مسائل روانی توجه شود. یک نکته قابل ذکر این است که ارزش زمان برای کودک یکسان نیست، زیرا مدت یک روز در یک سالگی به مراتب طولانی‌تر از یک روز در دوران سی سالگی می‌باشد. و شاید شش برابر، بیشتر از حوادث فیزیولوژیکی و روانی را شامل شود. بنابراین نباید چنین دوران پرمایه کودکی را بدون بهره‌برداری گذاشت. به احتمال زیاد در طول شش سال اول زندگی، نتیجه اجرای مقررات زندگی قطعی‌تر است.^[3] بدین جهت است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصَّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الْكِبَرِ.^[4] «کسی که در کودکی چیزی نیاموزد در بزرگی نمی‌تواند بزرگی کند.» بنابراین، دوران کودکی بهترین زمان برای فراگرفتن راه و روش درست زندگی می‌باشد. زیرا قدرت تقلید و اقتباس و یادگیری کودک بسیار شدید است. کودک در این زمان تمام حرکات، گفتار و رفتار اطرافیان خود را با تمام دقت، همانند فیلم عکاسی در خود ضبط کند. از این رو، همزمان با رشد و تکامل جسم کودک باید روان او را به راه صحیح هدایت کرد تا صفات پسندیده در وجودش قرار گیرد. زیرا، کودکانی که با شیوه درست تربیت نشده‌اند، تغییر صفات اخلاقی آنان در بزرگسالی بسیار دشوار می‌نماید. خوشبخت‌ترین و سعادتمندترین افراد کسانی هستند که از آغاز، با پرورش درست و سالم رشد یافته‌اند و صفات برجسته و

ارزشمند، آویزه گوش و جان آنان شده است. برخی از روانشناسان، کودک را همانند نهال کوچکی دانسته‌اند که باغبان به آسانی می‌تواند با برنامه‌های صحیح وضع او را تغییر دهد. ولی کسانی که همانند درخت کهنسال به پرورشهای پلید و ناپسند عادت کرده‌اند، اصلاح آنان بسیار دشوار است، و کسی که می‌خواهد رفتار این‌گونه افراد را تغییر دهد باید دشواریهای فراوانی را تحمل کند.^[5]

پیامبر سرمشق مردم است

خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ».^[6] «در واقع رسول خدا ﷺ برای شما بهترین سرمشق و پیشوایی است که می‌توانید از وجودش بهره‌مند گردید.» رسول گرامی اسلام در طول تاریخ بزرگترین سرمشق بشریت بوده است؛ زیرا پیش از این که با گفتار خود مربی و راهنمای مردم باشد، با رفتار شخصی خویش بهترین تربیت‌کننده و راهبر بود. شخصیت پیامبر ﷺ نمونه‌ای برای یک روزگار، یک نسل، یک ملت، یک مذهب و یک مکان خاص نمی‌باشد، بلکه یک سمبل جهانی و همیشگی برای تمام مردم در همه زمانهاست. ما در این جا با توجه و استناد به شواهد و مدارک معتبر، به رفتار و شیوه‌های عملی رسول گرامی درباره کودکان و جوانان می‌پردازیم.

شخصیت دادن به کودک

اشاره

در دنیای کنونی به کودک بسیار اهمیت می‌دهند. پرورش کودکان و احترام به شخصیت آنان در خانواده و اجتماع مورد توجه کامل دولت و ملت است؛ اما با همه این مسائل، آن اندازه که پیشوای مسلمانان به تربیت کودکان توجه داشته است، دنیای امروز به آن توجه ندارد. اگر چه، گاهی حکمرانان و زمامداران کشورهای متمدن به یتیم خانه‌ها و کودکانها می‌روند و یکی دو ساعت را با آنان می‌گذرانند و گاهی برخی از آنان را در آغوش می‌گیرند و از این صحنه‌ها، عکسها و فیلمهایی را تهیه می‌کنند، و پیرامون آن مقالات بسیاری می‌نویسند و از این راه مراتب احترام خویش را نسبت به کودک در افکار عمومی منعکس می‌کنند، اما تاکنون هیچ فردی همانند رسول گرامی اسلام در نهایت سادگی و مهربانی درکوچه و خیابان این گونه به کودکان مهربانی و محبت نکرده و آنان را در آغوش نگرفته است. بنابراین پیامبر ﷺ نسبت به تمام کودکان، خواه فرزندان خود و یا اطفال دیگران محبت مخصوص داشت، از این رو، درباره آن حضرت نوشته‌اند که: «وَالْتَلَطَّفُ بِالصَّبِيَّانِ مِنْ عَادَةِ الرَّسُولِ»^[7] یعنی: «مهربانی درباره کودکان از شیوه‌های مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.» همین شیوه را دیگر پیشوایان دینی و امامان شیعه نیز ادامه دادند، و برای کودکان شخصیت قائل بودند که در زیر به چند مورد اشاره می‌کنیم:

پرسش از کودک

حضرت علی علیه السلام همواره در حضور مردم از فرزندان خود پرسشهای علمی می‌فرمود، و در برخی موارد پاسخ به پرسشهای مردم را به آنان واگذار می‌کرد. روزی علی علیه السلام از فرزندان خود امام حسن و امام حسین علیهما السلام در چند موضوع سؤالاتی کرد و هر یک از آنان با عباراتی کوتاه پاسخهایی حکیمانه دادند، آنگاه آن حضرت متوجه شخصی به نام حارث أَعور که در مجلس حاضر بود شد و فرمود: این سخنان حکیمانه را به فرزندان خود بیاموزید، زیرا موجب تقویت عقل و فکر و اندیشه آنان می‌گردد.^[8] آن حضرت با این عمل به بهترین وضع نسبت به آنها احترام گذاشته و بزرگترین شخصیت و استقلال را در وجود آنان ایجاد کرده است.

حسن معاشرت

یکی از اساسی ترین عوامل ایجاد شخصیت در کودک حسن معاشرت و رفتار نیکو با اوست، که رسول خدا ﷺ در یک عبارت بسیار کوتاه بیان فرموده و آشکارا اجرای آن را به پیروانش دستور داده است: به فرزندان خود احترام گذارید و با آداب و روش پسندیده با آنها رفتار کنید.^[9] بنابراین، کسانی که می خواهند فرزند با شخصیت داشته باشند باید حتماً با آموزش پسندیده آنها را راهنمایی کنند، و از رفتار زشت و ناپسند و توهین آمیز بپرهیزند، زیرا با روش ناپسند هرگز نمی توان فرزندان ارزنده و با شخصیتی تربیت کرد.

وفای به عهد

وفای به عهد یکی از عواملی است که اعتماد را در کودک به وجود می آورد و در رشد شخصیت او بسیار مؤثر است. پیشوایان راستین اسلام درباره وفای به عهد نسبت به کودک سفارشهای فراوانی کرده اند که چند نمونه آن را یادآور می شویم. حضرت علی علیه السلام می فرماید: شایسته نیست انسان به جدی و یا به شوخی، دروغ بگوید. شایسته نیست کسی به فرزند خود وعده ای بدهد و به آن وفا نکند.^[10] علی علیه السلام گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: اگر یکی از شما به فرزند خود وعده ای داد، باید به آن وفا کند و از عهد خود تخلف ننماید.^[11] در مصادر و مدارک حدیث شیعه از قول امامان بزرگوار تشیع، درباره وفای به عهد از

سوی پدران و مادران، روایات بی‌شماری نقل شده که به جهت اختصار، از نقل آنان خودداری می‌کنیم.

آشنا کردن کودک با سختیها

یکی دیگر از راههای شخصیت دادن به کودکان آشنا ساختن فرزندان خصوصاً پسران با سختیهاست تا بتوانند در آینده با مشکلات مبارزه کنند، زیرا کودکان باید عملاً درک کنند که به دست آوردن هر چیزی نیاز به کوشش و زحمت دارد، و اگر کودکی با مشکلات و سختیها آشنا نباشد، در آینده در برابر ناملایمات گوناگون زندگی ناراحت و در نهایت سرخورده خواهد شد. این حقیقت در روایات پیشوایان دینی نیز بیان شده است. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: بهتر است که کودک در کوچکی با سختی و مشکلات اجتناب ناپذیر حیات که غرامت زندگی هستند روبرو شود، تا در جوانی و بزرگسالی، بردبار و صبور گردد. ^[12] لازم به تذکر است که، آشنا کردن کودکان با مشکلات نباید باعث ناراحتی کودک شود. یعنی، نباید کارهایی که به وی واگذار می شود بیش از توانایی او باشد، بنابراین توانایی کودک را باید در نظر داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین راستا چهار نکته را یادآور می شود: 1- آنچه را که کودک در توان خود داشته و انجام داده است از او قبول کنند. 2- آنچه را که انجام آن برای کودک سنگین و طاقت فرساست از او نخواهند. 3- او را به گناه و سرکشی وادار نکنند. 4- به او دروغ نگویند و در برابر او مرتکب اعمال احمقانه نشوند. ^[13] در روایات دیگری چنین نقل شده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت ساله بود روزی از دایه اش (حلیمه سعدیه) پرسید، برادرانم کجا هستند؟ (چون در خانه حلیمه بود، فرزندان او را برادر خطاب می کرد). جواب داد: فرزند عزیز، آنان گوسفندانی را که خداوند به برکت وجود تو به ما مرحمت

کرده است به چرا برده‌اند. طفل گفت: مادر، درباره من به انصاف رفتار نمودی. مادر پرسید: چرا؟ گفت: آیا سزاوار است که من در سایه خیمه بمانم و شیر بنوشم ولی برادرانم در بیابان زیر آفتاب سوزان باشند؟ [14].

بها دادن به کار کودک

رسول خدا ﷺ علاوه بر آنچه درباره پرورش کودکان و شخصیت دادن بدانان برای پیروان خود فرموده، تمام نکات را نیز خود انجام داده است. یکی از شیوه‌های آن حضرت این بود که برای کارهای کودکان ارزش قائل بود. از عمرو بن حریث چنین روایت شده که گفت: رسول خدا ﷺ از کنار عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گذشت، او در حالی که فرزند کوچکی بود حضرت درباره او چنین دعا کرد. خداوندا، کار معامله یا تجارت به او برکت عنایت فرما. [15].

بلند شدن در برابر کودکان

یکی از شیوه‌هایی که رسول گرامی اسلام انجام می‌داد و بدین وسیله برای کودکان شخصیتی قائل می‌شد، این بود که گاهی به احترام کودک خود، سجده نماز را طولانی می‌کرد و یا برای احترام به کودک مردم، نماز را با سرعت پایان می‌داد و در هر صورت به کودکان احترام می‌گذاشت و عملاً به مردم درس پرورش شخصیت کودکان را می‌آموخت. روزی پیامبر ﷺ نشسته بود. امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شدند، حضرت به احترام آنان از جا برخاست و به انتظار ایستاد. چون کودکان در راه رفتن ضعیف بودند، لحظاتی چند طول کشید. بدین جهت پیامبر ﷺ به سوی آنان رفت و استقبال کرد. آغوش خود را گشود و هر دو را بر دوش خویش سوار کرد و به راه افتاد و می‌فرمود: فرزندان عزیز، مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید. ^[16]

آن حضرت در برابر حضرت زهرا علیها السلام نیز به طور تمام‌قد برمی‌خاست. ^[17]

آینده نگری برای کودکان

روزی امام مجتبی علیه السلام فرزندان و برادرزادگان خود را فراخواند و به آنان فرمود: شما امروز کودکان اجتماعید، امید می رود در آینده بزرگان اجتماع باشید، در کسب علم و دانش بکوشید، هرکدام که نمی توانید مطالب علمی را در ذهن و حافظه خود نگه دارید آنها را بنویسید و نوشته ها را در منزل نگهداری کنید تا در موقع احتیاج از آنها استفاده کنید.^[18] همان گونه که ملاحظه می کنید، امام مجتبی علیه السلام آینده کودکان را در نظر داشت و پدران و مادران را به این حقیقت آشنا می ساخت، بنابراین، آینده کودکان مورد توجه پیشوایان دین بوده است، چنان که در حدیثی می خوانیم: مردی از انصار که دارای چند کودک بود درگذشت. وی اندک سرمایه ای داشت که در اواخر عمرش برای عبادت و جلب رضایت خداوند از دست داده بود. کودکانش در همان روز برای زندگی از مردم تقاضای کمک می کردند. این ماجرا به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پرسید: با جنازه او چه کردید؟ گفتند: دفنش کردیم. حضرت فرمود: اگر قبلاً می دانستم، نمی گذاشتم او را در گورستان مسلمانان به خاک بسپارید!! زیرا او اموال و ثروت خود را از دست داد و فرزندان خود را به گدائی بین مردم رها کرد.^[19]

آموختن احکام دینی

عبادت، دعا و نیایشِ تمرینی کودکان در پیشگاه خداوند، اثر درخشانی در درون کودک می‌گذارد، اگر چه کودک ممکن است معانی الفاظ و عبارات نماز را نفهمد، ولی توجه به خداوند، راز و نیاز، درخواست کمک از پروردگار، دعا و خواهش در پیشگاه الهی را در همان عالم کودکی درک می‌کند و دلش را به خداوند و رحمت نامحدود وی مطمئن می‌سازد و در باطن خود تکیه گاهی برای خویش احساس می‌کند و در هنگام سختیها و روبرو شدن با حوادث قلب خود را تسکین می‌بخشد، چنان که خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».^[20] «مؤمنان واقعی با یاد خدا دلی آرام و مطمئن دارند، آگاه باشید که تنها با یاد خداوند دلهای مردم قرار و اطمینان پیدا می‌کند» برای این که کودکان از آغاز مؤمن و خداپرست تربیت شوند، لازم است بین جسم و جان آنها از نظر ایمانی هماهنگی برقرار باشد، به همین مناسبت، اسلام پدران و مادران را موظف کرده که فرزندان خود را به خداوند متوجه سازند و به آنان خداپرستی و آموزشهای دینی بیاموزند و از سوی دیگر، دستور داده که کودکان را به نماز و عبادت تمرینی وادار کنند. معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام پرسید: در چه سنی کودک را به خواندن نماز وادار کنیم؟ امام فرمود: بین شش تا هفت سالگی آنان را به خواندن نماز وادار سازید.^[21] رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: به کودکان خود در هفت سالگی امر کنید نماز بگذارند.^[22] امام باقر علیه السلام در روایت دیگری وظایف پدران و مادران را در تربیتهای ایمانی کودکان، در دوران گوناگون سنی چنین بیان

فرموده است. «در سه سالگی کلمه توحید لا اله الا الله را به کودک بیاموزید و در چهار سالگی محمد رسول الله یاد بدهید، و در پنج سالگی صورت او را به سوی قبله نمایید و به اودستور دهید، سر بر سجده گذارد، در شش سالگی کامل رکوع و سجود را به طور صحیح به او بیاموزید، و در هفت سالگی به کودک بگویید دست و صورت خود را بشوید (وضو بگیرد) و نماز بگذارد. ^[23] «پدران، مادران و مربیان باید توجه داشته باشند که مذهب بزرگترین کمک و یاور آنان است، زیرا ایمان همانند مشعل فروزانی است که تاریکترین راهها را روشن می‌کند و وجدانها را حساس و بیدار می‌سازد و هر کجا که انحرافی وجود داشته باشد می‌تواند او را به راحتی و آسانی به سوی راستی و سعادت رهبری کند.

آثار تربیت صحیح در کودک

تربیت صحیح کودکان باعث می‌شود که آنان دارای استقلال اراده و اعتماد به نفس پرورش یابند و احترام، آنها را انسانهایی با شخصیت می‌سازد، زیرا کودکی که از اوّل به ارزش خود پی برد هنگامی که بزرگ شد در خود احساس حقارت نمی‌کند چنان که در روایات اسلامی آمده است که: کودک و قلب وی همانند زمینی خالی از بذر و گیاه است، هر بذری که در آن افشاند شود به خوبی می‌پذیرد و در خود پرورش می‌دهد.^[24] برای مثال شخصیت علی علیه السلام بر اثر تربیت در دامن پر مهر و محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله به اوج شکوفایی خود رسید. اگر چه علی علیه السلام از نظر جسم و جان یک کودک عادی نبود، بلکه در وجود آن بزرگوار شایستگیهای مخصوصی وجود داشت، ولی مراقبتهای ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره او نباید نادیده انگاشت. از دیگر آثار تربیت صحیح کودک این است که او را شجاع و دلاور بار می‌آورد و آن را در تربیت امام حسین علیه السلام به خوبی می‌توان مشاهده کرد. ابن شهاب گوید: روز جمعه‌ای خلیفه دوم مسلمانان روی منبر بود. امام حسین علیه السلام که کودک خردسالی بود وارد مسجد شد و گفت: ای عمر، از منبر پدرم بزیر آی، عمر گریست و گفت: راست گفتی؛ این منبر جد توست، صبر کن پسر برادر!! امام حسین علیه السلام لباس عمر را گرفته تکان می‌داد و می‌گفت از منبر جدم بزیر آی، عمر ناچار سخن خود را قطع کرد، از منبر پایین آمد و مشغول نماز گردید. پس از نماز دنبال امام حسین علیه السلام فرستاد. همین که آن حضرت آمد، عمر پرسید: پسر برادرم!! چه کسی به تو دستور داده که با من چنین برخورد کنی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: هیچ

کس به من چنین دستوری نداده است. این عبارت را امام حسین علیه السلام سه بار تکرار کرد. در حالی که امام حسین علیه السلام هنوز به حد بلوغ نرسیده بود. ^[25] در حالات امام جواد علیه السلام نقل شده است پس از در گذشت امام رضا علیه السلام مأمون، خلیفه وقت، به بغداد آمد. روزی برای شکار کردن حرکت کرد. در راه به منطقه‌ای رسید که چند کودک بازی می‌کردند. امام جواد علیه السلام فرزند ارجمند امام رضا علیه السلام نیز که در آن موقع حدود یازده سال داشت، بین کودکان ایستاده بود. هنگامی که مأمون و اطرافیانش به آن جا رسیدند همه کودکان فرار کردند ولی امام جواد علیه السلام ایستاد. وقتی خلیفه نزدیک شد به آن حضرت نگاهی کرد و سخت مجذوب قیافه او شد. ایستاد و پرسید: چه چیزی باعث شد که با دیگر کودکان از این جا نرفتی؟ امام جواد علیه السلام فوراً جواب داد: ای خلیفه مسلمین، راه تنگ نبود که من با رفتن خود آن را برای عبور خلیفه وسعت داده باشم. مرتکب گناه نشده‌ام که از ترس مجازات فرار کنم. من نسبت به خلیفه خوش گمان هستم و می‌پندارم که بی‌گناهان را آسیب نمی‌رساند. بدین جهت در جای خود ایستادم و فرار نکردم!! مأمون از سخنان منطقی و محکم و همچنین چهره جذاب و گیرنده او به شگفت آمد. پرسید: نامت چیست؟ پاسخ داد محمد. پرسید: فرزند کیستی؟ فرمود: علی بن موسی الرضا علیه السلام. ^[26]

محبت

اشاره

کودکان را دوست بدارید و نسبت به آنان مهربان باشید. پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله

محبت نسبت به کودکان

همان گونه که کودک به غذا و آب و هوا نیاز دارد، به محبت و نوازش نیز نیازمند است، زیرا محبت بهترین غذای روحی کودک می باشد، از این جهت کودک از بوسیدن، بوییدن و در آغوش گرفتن خشنود می شود و لذت می برد. بنابراین، کسی که از آغاز کودکی به اندازه کافی از مهر و محبت پدر و مادر بهره مند و از چشمه گوارای محبت سیراب شده است، روحی شاد و روانی با نشاط دارد. در روایات پیشوایان دینی محبت به کودک به صورتهای گوناگونی بیان و سفارش شده است که برخی را یادآور می شویم. رسول خدا ﷺ در خطبه شعبانیه در ضمن بیان وظایف مردم فرمود: به بزرگسالان خود احترام کنید و نسبت به کودکان خود ترحم و عطوفت نشان دهید.^[27] در حدیث دیگری فرمود: کسی که به کودکان مسلمان رحمت و محبت نکند و بزرگسالان را احترام ننماید از ما نیست.^[28] در روایت دیگر فرمود: کودکان را دوست بدارید و نسبت به آنان رؤوف و مهربان باشید.^[29] علی علیه السلام هنگام شهادت چنین سفارش کرد، در خانواده خود با کودکان مهربان باش و به بزرگترها احترام نما.^[30] در روایت دیگر به پیروانش چنین فرمود: کودک باید در رفتار خود پیرو

بزرگسالان باشد و بزرگان هم حتماً با کودکان مهربان باشند، مبادا مانند
جفاکاران و ستمگران دوران جاهلیت رفتار کنید.^[31] امام صادق علیه السلام فرمود:
مردی که نسبت به فرزند خود محبت بسیار دارد مشمول رحمت و عنایت
مخصوص خداوند بزرگ است.^[32]

محبت پیامبر به کودکان

علی علیه السلام می فرماید: کودک کوچکی بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در دامن خود می نشاند و در آغوش می گرفت و به سینه خود می چسبانید، و گاهی مرا در بستر خواب خود می خوابانید و از مهربانی صورت بر صورت من می نهاد، و مرا به استشمام بوی لطیف خود موفق می داشت. ^[33] آری، کودک احتیاج به نوازش دارد، باید دست محبت بر سر او کشید و با نظر محبت به او نگریست و با نگاه گرم و مهربان او را شاد و مسرور کرد. ^[34] رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه ای نسبت به کودکان مهربان بود که نقل گردیده، در ماجرای رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به طائف، کودکان طائف آن حضرت را با سنگ می زدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله متعرض آنان نمی گردید، بلکه علی علیه السلام کودکان را از آن حضرت دور می ساخت!! ^[35] رسول خدا صلی الله علیه و آله کودکان انصار را که می دید، بر سر آنان دست می کشید و به آنان سلام می کرد و دعا می فرمود. ^[36] انس بن مالک گوید: من هیچ کس را ندیدم که نسبت به خانواده خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله مهربانتر باشد. ^[37] او هر روز صبح بر سر فرزندان و نوادگان خود دست نوازش می کشید ^[38] و مهربانی و محبت و عطوفت نسبت به کودکان از ویژگیهای رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رفت. ^[39]

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله همراه یارانش از راهی عبور می کردند، در آن مسیر کودکانی مشغول بازی بودند نزد یکی از آنان نشست و پیشانی او را بوسید و با وی مهربانی کرد. علت آن را از وی پرسیدند، حضرت پاسخ داد: من روزی دیدم این کودک با فرزندم حسین علیه السلام بازی می کرد و خاکهای زیر پای حسین را برمی داشت و به صورت خود می مالید. بنابراین چون او از دوستان حسین است

من هم او را دوست دارم. جبرئیل مرا خبر داد این کودک از یاران حسین علیه السلام در کربلا خواهد بود. ^[40] امام صادق علیه السلام فرمود: موسی بن عمران در مناجات خود پرسید: پروردگارا! چه اعمالی نزد تو برتر است؟، وحی شد: دوستی کودکان نزد من برتر از همه اعمال است! زیرا کودک در ذات خود خداپرست و دوستدار؛ من است، اگر کودکی در گذشت من با رحمت خود او را داخل بهشت خود می‌نمایم. ^[41] اما نباید در محبت به کودکان زیاده‌روی کرد؛ زیرا زیان‌آور خواهد بود و بدین جهت در روایات اسلامی از این کار منع شده است.

علاقه رسول خدا به امام حسن و امام حسین

پیامبر ﷺ نسبت به فرزندانش امام حسن و امام حسین ﷺ علاقه بسیاری داشت. در مدارک گوناگون این واقعیت بیان شده است که چند نمونه آن را در زیر یادآور می‌شویم. در کتابهای اهل سنت نقل شده که عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: امام حسن و امام حسین ﷺ گلهای خوشبوی من در دنیا هستند. [42] از انس بن مالک نقل شده که: از رسول خدا ﷺ پرسیدند کدام یک از خانواده‌ات را بیشتر دوست داری؟ رسول خدا ﷺ فرمود: امام حسن و امام حسین ﷺ را بیشتر از دیگران دوست دارم. [43] در روایت دیگری سعید بن راشد گوید: امام حسن و امام حسین ﷺ به سوی رسول خدا ﷺ دویدند. آن حضرت آنان را در آغوش گرفت و فرمود: این دو گلهای خوشبوی من در دنیا هستند. [44] امام حسن ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ به من فرمود، ای فرزندم، به راستی که تو جگر گوشه من هستی، خوشابه حال کسی که تو و فرزندان را دوست بدارد و وای بر کسی که تو را به قتل رساند. [45] علاقه رسول خدا ﷺ به حسین ﷺ بدان اندازه زیاد بود که نمی‌توانست صدای گریه آن حضرت را تحمل کند. یزید بن ابی زیاد گوید: رسول خدا ﷺ از خانه عایشه بیرون آمد، گذرش به خانه فاطمه ﷺ افتاد. صدای گریه حسین ﷺ را شنید، آن حضرت به فاطمه ﷺ فرمود: مگر نمی‌دانی که گریه حسین ﷺ مرا می‌آزارد؟! [46]

دعا کردن پیامبر برای کودکان

یکی دیگر از شیوه‌های برخورد پیامبر ﷺ با کودکان این بود که مسلمانان، فرزندان خود را نزد آن حضرت می‌آوردند و درخواست می‌کردند که برای آنان دعا کند. جمره دختر عبدالله نقل می‌کند که دختری گفت: پدرم مرا نزد رسول خدا ﷺ برد و درخواست کرد، برایم دعا کند. پیامبر ﷺ مرا در دامن خود نشانید، دستش را بر سرم نهاد و برایم دعا کرد. [47].

مدارا کردن با کودکان

ام الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب که دایه امام حسین علیه السلام بود گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را که در آن موقع شیرخوار بود، از من گرفت و در آغوش کشید. کودک لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را تر کرد، من با شتاب کودک را از پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتم که گریان شد. حضرت به من فرمود: ام الفضل، آرام! لباس مرا آب تطهیر می‌کند، ولی چه چیزی می‌تواند غبار کدورت و رنجش را از قلب فرزندم حسین علیه السلام برطرف سازد؟^[48] نقل شده هنگامی که کودکی را برای دعا کردن یا نامگذاری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند، آن حضرت برای احترام به بستگانش او را با آغوش باز می‌گرفت و در دامن خود می‌نهاد. گاهی اتفاق می‌افتاد که کودک در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله ادرار می‌کرد کسانی که ناظر بودند، بر کودک پرخاش می‌کردند و تندی می‌نمودند تا او را از ادرار بازدارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را منع می‌کرد و می‌فرمود: با تندی و خشونت از ادرار کودک جلوگیری نکنید، آنگاه کودک را آزاد می‌گذارد تا ادرارش تمام شود. هنگامی که دعا و نام‌گذاری به پایان می‌رسید، بستگان کودک در نهایت خوشحالی فرزند خود را می‌گرفتند و کمترین ناراحتی و آزرده‌گی در رسول خدا صلی الله علیه و آله از ادرار کودکان به وجود نمی‌آمد. پس از آن که بستگان کودک می‌رفتند، آن حضرت لباس خود را می‌شست.^[49]

هدیه دادن پیامبر به کودکان

یکی از شیوه‌های رسول خدا ﷺ نسبت به کودکان این بود که به آنها هدایایی را مرحمت می‌فرمود. عایشه گوید: نجاشی پادشاه حبشه برای رسول خدا ﷺ انگشتری طلا فرستاد که در حبشه ساخته شده بود. رسول ﷺ امامه، دختر ابی‌العاص (که دختر ربیبه پیامبر ﷺ بود) را فراخواند و گفت: ای دختر کوچک، خود را با این هدیه زینت بخش. [50] در حدیث دیگری عایشه گوید: گردنبندی برای رسول خدا ﷺ هدیه آوردند که از طلا ساخته شده بود. تمام همسران رسول خدا ﷺ در یک جا گرد آمده بودند. امامه دختر ابی‌العاص که کودکی بود، در گوشه منزل بازی می‌کرد. رسول خدا ﷺ آن گردنبند را نشان داد و پرسید: این را چگونه می‌بینید؟ همه به آن نگاه کردیم و گفتیم ما تاکنون بهتر و نیکوتر از این را ندیده‌ایم. رسول خدا ﷺ فرمود: او را به من دهید. سپس گرفته در گردن امام قرار داد. عایشه گوید: زمین در نظرم تاریک شد. من ترسیدم او را در گردن دیگران قرار دهد و دیگران نیز همانند من می‌اندیشیدند. همگی ساکت بودیم، تا این که امامه به سوی رسول خدا ﷺ آمد و آن حضرت گردنبند را در گردن وی قرار داد و سپس از نزد ما رفت. [51] در برخی از روایات این گونه نقل شده که مرد عربی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، بچه آهوئی را شکار کرده‌ام که آن را به شما هدیه می‌کنم تا به فرزندانتان حسن و حسین علیهما السلام بدهید. آن حضرت هدیه را پذیرفت و برای مرد صیاد دعا کرد. سپس آن بچه آهو را به امام حسن علیهما السلام داد... امام حسین علیهما السلام آن بچه آهو

را گرفت و نزد مادرش فاطمه عليها السلام آمد. او بدین وسیله بسیار خوشحال بود و با وی بازی می‌کرد. ^[52].

رفتار پیامبر با کودکان شهیدان

بشیر فرزند عقریة بن جهنی گوید: من در روز جنگ أحد از رسول خدا ﷺ پرسیدم، پدرم چگونه شهید شد؟ آن حضرت فرمود: او در راه خدا به شهادت رسید، درود و رحمت خداوند بر او باد. من گریستم. پیامبر ﷺ مرا گرفت و دست بر سرم کشید و با خود سوار مرکب کرد و فرمود: آیا دوست نداری که من به جای پدرت باشم؟...^[53] در ماه جمادی الاولی سال هشتم هجری جنگ مؤته اتفاق افتاد که در این نبرد سه تن از فرماندهان سپاه اسلام به نامهای زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه کشته شدند. این سپاه به مدینه بازگشت.^[54] رسول خدا ﷺ و مسلمانان در حالی که سرود می خواندند به استقبال آنان رفتند. پیامبر ﷺ نیز سوار مرکب بود. می فرمود: کودکان را بگیرید، بر مرکب سوار کنید و فرزند جعفر را به من دهید! عبدالله فرزند جعفر بن ابی طالب را آوردند. پیامبر ﷺ او را گرفت و جلوی خود بر مرکب نشانید.^[55] ابن هشام می نویسد: اسماء دختر عمیس همسر عبدالله بن جعفر گوید: روزی که جعفر در جنگ مؤته به شهادت رسید، پیامبر ﷺ به خانه ما آمد. من تازه از کار خانه و شست و شو و نظافت بچه ها فارغ شده بودم. به من فرمود: فرزندان جعفر را پیش من آور! آنان را پیش آن حضرت بردم، بچه ها را در آغوش گرفت و شروع به نوازش آنان کرد در حالی که اشک از دیدگان آن بزرگوار سرازیر بود. من پرسیدم، ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت باد. چرا گریه می کنی؟ مگر درباره جعفر و همراهانش به شما خبری رسیده است؟ فرمود: آری، آنها امروز به شهادت رسیدند...^[56] آری، فرزندان مردم نیز از این

پرورش دلپذیر و مهر پدران رسول خدا ﷺ محروم نبودند. چنین نقل شده که: رسول خدا ﷺ بعضی از کودکان را در آغوش می گرفت و برخی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد (و به یارانش می فرمود: کودکان را بغل بگیرید، بر دوش خود بنشانید) کودکان از این صحنه خوشحال می شدند و از شادی در پوست خود نمی گنجیدند و این خاطرات شیرین را هرگز فراموش نمی کردند، چه بسا پس از مدتی گرد هم جمع می شدند و جریان را برای یکدیگر بازگو می نمودند و در مقام افتخار و مباحثات یکی می گفت: پیامبر ﷺ مرا بغل گرفت و تو را بر پشت خود سوار کرد. دیگری می گفت: پیامبر ﷺ به یاران خود دستور می داد که تو را پشت خود بنشانند. [57] .

رفتار پیامبر با کودکان خود در نماز

شداد بن هاد گوید: رسول خدا ﷺ در یکی از دو نماز ظهر یا عصر، یکی از دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را همراه داشت. وی در جلو صفوف ایستاد و آن کودک را سمت راست خود قرار داد. سپس به سجده رفت و آن را طولانی کرد. راوی از قول پدرش گوید: من از میان مردم سرم را از سجده بلند کردم، دیدم رسول خدا ﷺ در سجده است و آن کودک بر پشت آن حضرت سوار شده، دوباره به سجده برگشتم. هنگامی که نماز تمام شد، مردم عرض کردند، ای رسول خدا ﷺ در نمازی که امروز خواندی سجده طولانی داشتی که در نمازهای دیگر نداشتی، آیا دستوری به شما در این باره رسیده؟ یا وحی بر شما نازل شده است؟ فرمود: هیچ کدام از اینها نبود. بلکه پسر من بر پشت من سوار شده بود، نخواستم او را ناراحت کنم. تا هر کاری که می خواهد انجام دهد. [58]

در حدیث دیگری از ابوبکر نقل شده که: حسن و حسین علیهما السلام را دیدم در حالی که رسول خدا ﷺ نماز می خواند، بر پشت آن حضرت می پریدند. رسول خدا ﷺ آن دو را با دست خود نگه می داشت تا این که بلند شود و پشت وی راست گردد تا آن دو به راحتی بتوانند روی زمین بایستند و هنگامی که نمازش تمام می شد آن دو را در دامن خود می نهاد و دست بر سرشان می کشید، آنگاه می فرمود: این دو پسر من دو گل خوشبوی من از دنیا هستند. و در حدیث دیگر فرمود: فرزند گل خوشبو است و گل خوشبوی من حسن و حسین علیهما السلام هستند. [59]

در روایتی این گونه نقل شده که: روزی پیامبر ﷺ با گروهی از مسلمانان در مکانی نماز می گذارد، هنگامی که آن حضرت به سجده می رفت،

حسین علیه السلام که کودک خردسالی بود، بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار می‌شد و پاهای خود را حرکت می‌داد و هی‌هی می‌کرد. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست سر از سجده بردارد او را می‌گرفت و کنار خود روی زمین می‌گذاشت، این کار تا پایان نماز ادامه داشت. یک نفر از یهودیان شاهد این جریان بود. پس از نماز به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد، با کودکان خود به گونه‌ای رفتار می‌کنید که ما هرگز انجام نمی‌دهیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر شما به خدا و فرستاده او ایمان داشتید، با کودکان خود مهربان بودید، مهر و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به کودک، مرد یهودی را سخت تحت تأثیر قرار داد؛ وی اسلام را پذیرفت. ^[60] نکته‌ای که در پایان این بحث لازم به یادآوری است این که: این نمازها طبق نقل برخی از محدثان نمازهای مستحبی بوده است نه نمازهای واجب، زیرا نمازهای مستحبی را در هر حال و در گونه‌های مختلفی می‌توان برگزار کرد. کودکان مردم نیز در نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد احترام بودند و آن حضرت به عواطف روحی و احساسات روانی آنها نیز توجه کامل داشت.

بوسیدن کودکان

اشاره

فرزند گلِ خوشبوست. پیامبر اکرم ﷺ یکی دیگر از شیوه‌های رسول خدا ﷺ نسبت به کودکان بوسیدن آنان بوده است. اثر وضعی این رفتار این است که علاقه بین پدر و مادر و فرزند را عمیق می‌سازد و از سوی دیگر بهترین روش برای برطرف ساختن عطش فرزند از آب محبت می‌باشد. بوسه نشان می‌دهد که پدر و مادر درباره فرزند خود مهربان هستند و از سوی دیگر، نهال محبت و علاقه را در وجود فرزند زنده می‌سازد و فرزند هم از علاقه پدر و مادر نسبت به خود آگاه می‌شود و نیروی تازه‌ای در او به وجود می‌آید. جالب توجه این که احترام رسول خدا ﷺ نسبت به فرزندان خود بیشتر در حضور مردم انجام می‌شد و آن دو فایده دارد. اول: این که ریشه شخصیت فرزندان، با احترام گذاشتن در حضور مردم بهتر تقویت می‌شود. دوم: این که رسول خدا ﷺ از این راه طریقه پرورش کودک را به مردم می‌آموخت. در اسلام بوسیدن فرزند بسیار سفارش شده است. پیامبر ﷺ فرمود: کسی که فرزند خود را ببوسد، خداوند برای او یک حسنه می‌نویسد و کسی که فرزند خود را خوشحال سازد، خداوند هم روز قیامت او را خوشحال می‌کند. [61] عایشه گوید: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آیا کودکان را می‌بوسید؟ من هرگز کودکی را نبوسیده‌ام. رسول خدا ﷺ فرمود: من چه کنم که خداوند رحمتش را از قلب تو گرفته است؟ [62] در حدیث دیگر آمده است که مردی نزد رسول

خدا ﷺ آمد و گفت: من تاکنون هرگز کودکی را نبوسیده‌ام! همین که رفت پیامبر ﷺ فرمود: این مرد به نظر من اهل آتش و دوزخ می‌باشد. [63] در روایت دیگر آمده: رسول خدا ﷺ حسن و حسین علیهما السلام را بوسید، أقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم که هرگز یکی از آنان را نبوسیده‌ام!! رسول خدا ﷺ فرمود: من چه کنم که خداوند رحمتش را از تو گرفته است؟! [64]

علی علیهما السلام فرمود: فرزندان خود را ببوسید؛ زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه و مقامی است. [65] امام صادق علیهما السلام فرمود: فرزندان خود را بسیار ببوسید، زیرا به خاطر هر بار بوسیدن، خداوند درجه‌ای به شما عنایت خواهد فرمود. [66] ابن عباس گوید: من نزد پیامبر ﷺ بودم بر زانوی چپ وی فرزندش ابراهیم قرار داشت و بر زانوی راستش امام حسین علیهما السلام نشسته بود. آن حضرت گاه ابراهیم و گاهی حسین علیهما السلام را می‌بوسید. [67]

عدالت نسبت به کودکان

یکی از نکاتی که پدران و مادران درباره کودکان باید در نظر داشته باشند، موضوع برقرار کردن عدالت در میان کودکان است، زیرا فرزندان باید از همان آغاز طعم عدالت را بچشند و خوبی آن را لمس کنند و با آن آشنا شوند و آن را لازمه زندگانی خود و جامعه بدانند و از بی‌عدالتی و ظلم و تبعیض گریزان باشند چرا که در زندگی کودکان هیچ چیزی کوچک نیست، از این جهت کوچکترین امور نیز در اجرای عدالت لازم به نظر می‌رسد. علی علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که دو کودک داشت یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. آن حضرت فرمود: چرا بین آنان با عدالت رفتار نمی‌کنی؟! ^[68] ابی سعید خدری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به خانه دخترش فاطمه علیها السلام رفت. علی علیه السلام در بسترش خوابیده بود. حسن و حسین علیهما السلام نیز در کنار آنان بودند. آنان آب خواستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان آب آورد. حسین علیه السلام جلو آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرت حسن علیه السلام از تو جلوتر آب خواست. فاطمه علیها السلام فرمود: حسن علیه السلام را بیشتر دوست داری؟ آن حضرت فرمود: هر دو نزد من مساویند، هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند. (اما باید عدالت اجرا شود و هر کدام به نوبت خود آب بنوشند. ^[69] انس گوید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود. پسر او آمد. پدر، او را بوسید و روی زانوی خود نشانید. سپس دختر آن مرد آمد (بدون این که او را ببوسد) وی را کنار خود نشانید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا بین آنان با عدالت رفتار نکردی؟! ^[70] علی علیه السلام فرمود: بین فرزندان خود با عدالت رفتار کنید، همان‌گونه که مایلید بین شما با عدالت رفتار نمایند. ^[71] .

پیامبر و بوسیدن فاطمه

پیامبر ﷺ دخترش فاطمه را بسیار دوست می داشت و با این که وی دارای همسر و فرزند بود، رسول خدا ﷺ او را می بوسید. ابان بن تغلب گوید: پیامبر ﷺ دخترش فاطمه را بسیار می بوسید! [72]. امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرموده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله شبها پیش از خوابیدن فاطمه را می بوسید و صورت خود را بر سینه دخترش می نهاد و برای او دعا می کرد. [73]. عایشه گوید: رسول خدا ﷺ روزی زیر گلوی فاطمه را بوسید، من به آن حضرت گفتم: ای رسول خدا ﷺ نسبت به فاطمه رفتار داری که با دیگران آن را انجام نمی دهی؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای عایشه من هر گاه به بهشت علاقه مند می شوم زیر گلوی او را می بوسم. [74].

از چه سنی کودک را نباید بوسید؟

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که از چه سنی دیگر نباید کودکان را بوسید؟ برای پاسخ آن به سخنان پیشوایان دینی مراجعه می‌کنیم. اسلام در برنامه‌های تربیتی کودکان، سالهای بین 6 تا 10 سالگی را مورد توجه خاصی قرار داده است و دستورات لازم را به پیروان خویش آموخته و هماهنگی قانونهای الهی را با وضعیت جسمی و روحی افراد در نظر گرفته است. از این‌رو با روشهای عملی، زمینه تمایلات جنسی کودکان را کنترل کرده که آثار خلاف اخلاقی در آنان به وجود نیاید. بنابراین، اسلام کودکان شش سال به بالا را از هرگونه حرکات تحریک کننده تمایلات جنسی دور نگه داشته و به پدران و مادران دستور داده تا محیط مساعدی برای پنهان ساختن تمایلات جنسی آنان فراهم آورند. رسول خدا ﷺ فرمود: دختر بچه شش ساله را پسر بچه نبوسد و همچنین زنان از بوسیدن پسر بچه شش تا هفت ساله خودداری کنند.^[75]

پیامبر و بوسیدن امام حسن و امام حسین

رسول خدا ﷺ علاوه بر بوسیدن دخترش فاطمه علیها السلام فرزندان وی، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را نیز دوست می داشت و می بوسید. ابوهریره گوید: پیامبر ﷺ همواره حسن و حسین علیهما السلام را می بوسید. عیینه از انصار گفت: من ده فرزند دارم که هرگز هیچ کدام را نبوسیده ام، آن حضرت فرمود: کسی که رحم نکند بر او رحم نخواهد شد.^[76] سلمان فارسی گوید: من بر پیامبر ﷺ وارد شدم، دیدم حسین علیهما السلام را بر زانوی خود نهاده و پیشانی و گاهی لبان او را می بوسد!^[77] ابن ابی الدنیا گوید: زیدبن ارقم در مجلس عبیدالله بن زیاد، هنگامی که مشاهده کرد که آن فاسق با چوبدستی خود بر لبان امام حسین علیهما السلام می زند خطاب به عبیدالله گفت: چوبدستی خود را بردار، به خدا سوگند، بارها دیدم که پیامبر ﷺ میان این دو لب را می بوسید این سخن را گفت و گریست. ابن زیاد گفت: خدا چشمت را بگریاند، اگر پیرمرد نبودی و عقلت تباه نشده بود، هم اکنون دستور می دادم گردنت را بزنند.^[78] زمخشری گوید: رسول خدا ﷺ حسن علیهما السلام را در برگرفت و بوسید. سپس او را روی زانوی خود نهاد و فرمود: حلم و صبر و هیبت خود را به او بخشیدم. آنگاه حسین علیهما السلام را در برگرفت و بوسید، روی زانوی چپ خود نشانید و فرمود: به او نیز شجاعت، جود و سخاوت خود را بخشیدم.^[79]

بازی با کودکان

اشاره

هرکس نزد وی کودکی است باید با او رفتار کودکانه داشته باشد. پیامبر ﷺ یکی از شیوه‌هایی که در پرورش شخصیت کودکان اثر دارد، شرکت بزرگسالان در بازی کردن با آنان می‌باشد، زیرا کودکان از یک سو به جهت ضعف و ناتوانی جسمی که در خود احساس می‌کنند و از سوی دیگر به علت نیرو و قدرتی که در بزرگسالان می‌بینند و عشقی که فطرتاً به رشد و تکامل دارند، کارها و رفتار بزرگان را تقلید می‌کنند و خود را همانند آنان جلوه می‌دهند. هنگامی که پدران و مادران خویش را تا پایه کودکان تنزل می‌دهند و در بازی کردن با آنها شرکت می‌کنند مسلماً کودک مسرور و خوشحال می‌شود و به هیجان می‌آید و در درون خود این احساس را دارد که کارهای کودکانه او بسیار مهم است. بنابراین بازی کردن با کودکان از سوی بزرگترها در برنامه‌های تربیتی کنونی ارزشمند است و دانشمندان روانشناس، این روش را یکی از وظایف پدر و مادر می‌دانند. تی‌اچ موریس T. H. MORRIS در کتاب درس‌هایی برای والدین می‌نویسد: با فرزندان خود رفیق و دوست باشید، و با آنان بازی کنید، برایشان داستان بگویید و با آنها گفتگوهای دوستانه و صمیمی داشته باشید. بویژه پدران و مادران باید بدانند که خود را همسطح بچه‌ها قرار دهند و با زبانی سخن گویند که آنها درک کنند و بفهمند. [80] یکی دیگر از روان‌شناسان می‌نویسد: لازم است پدر در تفریحات و سرگرمیهای کودکانش شرکت کند. این

حسن تفاهم ضروری به نظر می‌رسد. البته زمان و مکان و فصلهای زندگانی نسبت به آنها مختلف است. پدری که در بازیهای کودکانش شرکت می‌کند، بدون شک وقت اندکی دارد، اما با در نظر گرفتن ارزش آن که همان پایین آمدن پدر تا سطح فرزندان است، در نظر کودک آن اندازه مهم است که در هر حال باید برای آن وقت گذاشت اگر چه بسیار اندک باشد. ^[81].

غریزه بازی در کودکان

یکی از غریزه‌هایی که خداوند حکیم در وجود کودکان قرار داده، علاقه به بازی می‌باشد. او می‌دود، جست‌وخیز می‌کند و گاهی نیز با اسباب‌بازیهای خویش سرگرم می‌شود و از جابجا کردن آنها لذت می‌برد. اگر چه این حرکتها در آغاز بیهوده می‌نماید، ولی باعث تکامل جسم و جان کودک است و بر اثر آن جسم کودک محکم می‌شود و قدرت اندیشه و ابتکار در او افزایش می‌یابد و نیروهای درونی او را آشکار می‌سازد. شاید یکی از دلایل توجه به بازی کودکان که در روایات اسلامی به آن اشاره شده همین بوده باشد، بازی کردن کودک، تمرین یک نوع استقلال اراده و زنده کردن نیروی خلاقیت و ابتکار است، زیرا هنگامی که کودک مثلاً مشغول بنایی با وسایل بازی خود است، تمام دستگاه فکر او مانند یک مهندس ساختمان کار می‌کند و از موفقیت‌های خود لذت می‌برد، و هنگامی که در وسط کار به مانعی برخورد می‌کند به فکر چاره می‌افتد که در نتیجه، همه این کارها به رشد فکر و ساختن شخصیت وی تأثیر فراوان می‌گذارد. رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که نزد وی کودکی است باید با او رفتار کودکانه داشته باشد. [82] و نیز فرمود: رحمت خداوند بر پدری باد که در راه نیکی و نیکوکاری به فرزند خود کمک کند. به او نیکویی نماید و مانند کودکی، رفیق دوران کودکی وی باشد، او را دانشمند و باادب پرورش دهد. [83]

علی‌علیه السلام فرمود: فرزند خود را تا هفت سال آزاد بگذار تا به بازی کردن بپردازد. [84] امام صادق علیه السلام فرمود: کودک در هفت سال اول بازی می‌کند. در هفت سال دوم به آموختن علم می‌پردازد، و در هفت سال سوم حلال و حرام

(احکام دینی) را می‌آموزد. ^[85] علی علیه السلام فرمود: کسی که کودکی دارد باید در راه تربیت او رفتار کودکانه داشته باشد. ^[86]

بازی کردن پیامبر با کودکان

رسول گرانقدر اسلام با کودکان خود امام حسن و امام حسین علیهما السلام بازی می‌کرد. در این باره روایات فراوانی نقل شده که به چند نمونه اشاره می‌کنیم. نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز صبح دست علاقه و محبت بر سر فرزندان خود و اولاد آنان می‌کشید و با حسین علیه السلام بازی می‌کرد. ^[87] یعلی بن مره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را به غذایی دعوت کرده بودند، ما هم با آن حضرت بودیم که ناگهان حسن علیه السلام را دیدیم که در کوچه بازی می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید، در حضور مردم دوید و دست خود را گشود تا وی را بگیرد. ولی کودک به این سو و آن سو می‌دوید و می‌گریخت و رسول الله را می‌خندانید، تا این که آن حضرت کودک را گرفت و یک دست خود را بر چانه حسن علیه السلام و دست دیگر را بالای سر وی نهاد، سپس صورت خود را نزدیک صورت کودک آورد، او را بوسید و فرمود: حسن از من است و من از اویم. خداوند هر کس که او را دوست دارد، دوست خواهد داشت. ^[88] در بسیاری از روایات نقل شده که این موضوع درباره امام حسین علیه السلام بوده است. ^[89] امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امام حسین علیه السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله بود آن حضرت با وی بازی می‌کرد و می‌خندید. عایشه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، چقدر با این کودک بازی می‌کنی؟! رسول خدا فرمود: وای بر تو! چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که او میوه دل و نور چشم من می‌باشد؟! ^[90] جبیر بن عبدالله گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با کودکان اصحاب و یارانش بازی می‌کرد و ایشان را در کنار خود می‌نشاند. ^[91] انس بن مالک

گوید: پیامبر ﷺ خوش اخلاق ترین مردم بود. من برادر کوچکی داشتم که تازه او را از شیر گرفته بودند، از وی نگهداری می کردم، کنیه او ابوعمیر بود. آن حضرت همین که او را می دیدند می فرمود: از شیر گرفتن چه بر سرت آورده است؟ و ایشان خود نیز با او بازی می کرد. ^[92] در حدیثی نقل شده که: پیامبر اسلام ﷺ عبدالله و عبیدالله و کثیر یا قثم فرزندان عباس را فرا می خواند، آنان کودکانی بودند که بازی می کردند. آنگاه آن حضرت می فرمود: هر کس زودتر نزد من آید، پاداش او چنین و چنان است. کودکان به صورت مسابقه به سوی آن حضرت می دویدند. رسول خدا ﷺ آنان را در آغوش می گرفت و می بوسید!! ^[93] و گاهی آنان را پشت سر خود بر مرکب سوار می کرد، و بر سر بعضی دست نوازش می کشید!! ^[94] .

سوار کردن کودکان

یکی دیگر از شیوه‌های رفتاری پیشوای بزرگوار اسلام با کودکان این بود که آنان را پشت سر خود و گاهی جلوی خویش بر مرکب سوار می‌کرد. این روش از نظر روانی برای کودکان بسیار جالب توجه بود. چرا که آنان برای خود این حرکت رسول خدا ﷺ را افتخاری بس گرانقدر و ارزنده می‌دانستند و خاطره‌ای فراموش‌ناشدنی برای آنان بود. نکته قابل توجه این است که آن حضرت گاهی فرزندان خود را بر شانه‌های مبارک حمل می‌کرد و گاهی بر پشت خود سوار می‌نمود و فرزندان دیگران را بر مرکب خود حمل می‌نمود که نمونه‌های هر کدام را در این فصل یادآور می‌شویم. همان‌گونه که یادآور شدیم، رهبر عزیز اسلام کودکان خود را بر پشت مبارک سوار می‌کرد و با آنان مشغول بازی می‌شد، که روایات بسیاری این مطلب را نقل کرده‌اند. جابر، صحابه گرانقدر رسول خدا ﷺ گوید: من بر پیامبر ﷺ وارد شدم در حالی که حسن و حسین علیهما السلام بر پشت آن حضرت سوار بودند، وی با دست و پاهای خود راه می‌رفت و می‌فرمود: مرکب شما نیکو مرکبی است و شما نیز نیکو سوارانی هستید. [95] ابن مسعود گوید: پیامبر ﷺ حسن و حسین علیهما السلام را بر پشت خود حمل می‌کرد در حالی که حسن را بر طرف راست خود و حسین را بر طرف چپ خود سوار کرده بود. هنگامی که حرکت می‌کرد، می‌فرمود: مرکب شما نیکو مرکبی است و شما نیز نیکو سوارانی هستید. پدرتان از شما بهتر است. [96]

سوار کردن کودکان مردم را بر مرکب خود

رسول خدا ﷺ همان گونه که با فرزندان خود رفتار می کرد، با دیگر فرزندان یارانش نیز رفتار می نمود و آنان را بر مرکب خود سوار می کرد. در این زمینه چند مورد را یادآور می شویم. عبدالله فرزند جعفر بن ابی طالب گوید: رسول خدا ﷺ روزی مرا پشت سر خود سوار کرد و حدیثی را برای من نقل کرد که به هیچ کس از مردم باز نخواهم گفت! ^[97] روایت شده که هر گاه که رسول خدا ﷺ از سفر بازمی گشت و با کودکان برخورد می نمود؛ می ایستاد سپس دستور می داد آنان را بلند نمایند، برخی را جلوی خود و بعضی را پشت سرش سوار می کرد. پس از آن که مدتی می گذشت، آنان به یکدیگر می گفتند: رسول خدا ﷺ مرا جلوی خود سوار کرد ولی تو را پشت سرش سوار نمود!! و برخی دیگر می گفتند: رسول خدا ﷺ به اصحابش دستور داد، تا این که تو را پشت سر وی سوار مرکب کنند. ^[98] فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ از منزل خارج شد تا کاری انجام دهد، فضل بن عباس را دید، گفت: این کودک را پشت سر من سوار کنید. از این رو، آن کودک را پشت سر پیامبر ﷺ سوار کردند، و آن حضرت مواظب او بود. ^[99] عبدالله فرزند جعفر گوید: من همراه قثم و عبیدالله فرزندان عباس بودم که بازی می کردیم. رسول خدا ﷺ از کنار ما گذشت، فرمود: این کودک (عبدالله بن جعفر را) بلند کنید، سوار شود. او را بلند کردند و جلوی رسول خدا ﷺ سوار نمودند. آنگاه فرمود: این کودک (قثم را) بلند کنید. او را بلند کردند و پشت سر حضرت سوار شد... ^[100] برای چگونگی سوار کردن کودکان بر دوش پیامبر ﷺ وجوهی را نقل

کرده‌اند که یادآور می‌شویم. 1 - هر دو را روی شانه خود به گونه‌ای نشانید که روبروی یکدیگر باشند. 2 - آن دو را پشت به پشت روی دوش خود سوار کرده است. 3 - یکی را روی شانه راست و دیگری را روی شانه چپ خود نشانید. 4 - یکی را به طرف جلو روی شانه راست خود و دیگری را به طرف عقب روی شانه چپ خویش نشانیده است. ^[101].

آب و غذا دادن به کودکان

اشاره

درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته اند: (بر کوچک و بزرگسال سلام می کرد.) یکی از وظایف سنگین و دقیق در راه پرورش و تربیت فرزندان حفظ عدالت و توازن بین آنان است از این رو، پدران و مادرانی که دارای چند فرزند هستند، باید در رفتار خود همه آنان را با نظر عدل و انصاف و مساوات بنگرند و در عمل همگی را به حساب آورند، تا برخی در خود احساس کوچکی نمایند. این رفتار را پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کودکان خود انجام داد، در همین راستا درباره آب دادن به فرزندان و عدالت نسبت به آنان چنین نقل گردیده است. علی علیه السلام

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل ما آمد، در حالی که من، حسن و حسین علیهما السلام زیر یک لحاف خوابیده بودیم، حسن علیه السلام آب خواست، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و ظرف آبی آورد. در همین هنگام حسین علیه السلام از خواب بیدار شد آب خواست، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدا به او آب نداد. فاطمه علیها السلام فرمود: گویا حسن علیه السلام را بیشتر از حسین علیه السلام دوست داری ای رسول خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن پیش از حسین علیه السلام آب خواست، من، تو، حسن و حسین علیهما السلام و این که خوابیده (علی علیه السلام) روز قیامت در یک مکان قرار خواهیم داشت!!^[102] رسول خدا صلی الله علیه و آله خود به کودکانش غذا نیز می داد. این رفتار بیانگر آن است که توجه کاملی به روحیات فرزندان خود داشته است. سلمان گوید: وارد خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم، حسن و حسین علیهما السلام نزد وی

غذا می خوردند. آن حضرت گاهی لقمه‌ای در دهان حسن علیه السلام و گاهی در دهان حسین علیه السلام می نهاد. پس از آن که خوردن غذا به پایان رسید. آن حضرت، حسن علیه السلام را بر دوش خود و حسین علیه السلام را روی زانوی خود نهاد. آنگاه رو به من کرد و فرمود: ای سلمان! آیا آنان را دوست داری؟ گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه آنان را دوست نداشته باشم در حالی که می بینم چه اندازه نزد شما مقام و ارزش دارند؟! ^[103] .

سلام کردن به کودکان

یکی از روشهای نیکویی که رسول گرامی اسلام بر جای نهاده است، سلام کردن به کودکان می باشد، چرا که کودکان در عین این که خردسال هستند و بازیگوشی دارند و از مسؤولیتها گریزان می باشند، ولی خوب می فهمند و محبت را درک می کنند. این شیوه رسول خدا ﷺ برخلاف دیدگاه گروهی کوتاه اندیش و جاهل است که جایی برای کودکان در میان خود نمی شناسند و فرزندان را جدای از خود و ناچیز می دانند. اما در مکتب اسلام سفارش شده که آنها نیز همگی شایسته همان رفتاری هستند که یک بزرگسال در خور آن می باشد. آری، پیامبر ﷺ به کودکان احترام گذاشت و تلاش می کرد که آنان وارد محیط اجتماع شوند. درباره سلام کردن به کودکان روایات بی شماری نقل شده است که انس بن مالک گوید: حضرت محمد ﷺ در رهگذری با چند کودک خردسال مواجه گشت و به آنان سلام کرد و غذا داد. [104] و در حدیث دیگری گوید: پیامبر ﷺ نزد ما آمد، ما کودک بودیم، بر ما سلام کرد. [105] امام باقر علیه السلام گوید: رسول خدا می فرمود: پنج چیز است که تا لحظه مرگ آنها را ترک نمی کنم. یکی از آنها سلام کردن به کودکان است. [106] در حدیث دیگر نقل شده که: پیامبر ﷺ بر کوچک و بزرگسالان سلام می کرد. [107] و در سلام کردن بر دیگران، حتی به کودکان پیشی می گرفت. [108] و هر کس را می دید، نخست او سلام می کرد و با آنان دست می داد. [109] در حدیث دیگری فرمود: در سلام کردن به کودکان مراقبت دارم، تا پس از من به صورت یک سنت میان مسلمانان بماند و همه بدان عمل کنند. [110]

آیا پیامبر کودکان را تنبیه می‌کرد؟

آیا رسول خدا ﷺ برای تربیت کودکان از کتک‌زدن و تنبیه بدنی استفاده می‌کرد یا خیر؟ از بررسی دقیق سیره و رفتار آن حضرت چنین استفاده می‌شود که رسول خدا ﷺ هیچ‌گاه از تنبیه بدنی برای تربیت کودکان استفاده نمی‌کردند. اگر چه تنبیه امری ضروری و غیرقابل اجتناب می‌باشد، زیرا کمتر کودکی یافت می‌شود که در دوران تربیتش نسبت به او هیچ‌گونه تنبیه و تنیدی انجام نشده باشد، اما نکته‌ای که مورد بحث ما می‌باشد این است که آیا می‌توان کودک را تنبیه بدنی کرد یا خیر؟ از بررسی روایات اسلام و رفتار پیشوایان دینی، چنین استفاده می‌شود که کودکان را نباید تنبیه بدنی کرد. در جهان کنونی از نظر علمی و تربیتی، زدن کودکان و آسیب رساندن بدانان به منظور ادب، یا مجازات کردن نادرست شمرده شده است و تقریباً در تمام کشورها از کتک‌زدن و تنبیه بدنی جلوگیری می‌شود. اما گروهی جاهل و بی‌اطلاع از شیوه پیشوایان اسلام، غفلت کرده‌اند و بر روایاتی که زدن کودکان را منع کرده، توجه ندارند. امام کاظم علیه السلام به مردی که از فرزند خود شکایت کرد آشکارا فرمود: فرزندت را مزن و برای ادب کردنش از او قهر کن، ولی مواظب باش، قهر کردن طولانی نشود، بلکه هر چه زودتر آشتی کن. ^[111] رسول گرامی اسلام نه تنها خود کودکان را تنبیه بدنی نمی‌کرد، بلکه اگر کسی هم این رفتار را انجام می‌داد، آن حضرت شدیداً مخالفت می‌کرد و سخت اعتراض می‌فرمود. تاریخ نمونه‌هایی را در این مورد ثبت و ضبط کرده است. ابومسعود انصاری گوید: من غلامی داشتم که او را کتک می‌زدم، از پشت سر خود صدایی شنیدم که می‌فرمود: ابومسعود،

خداوند تو را بر او توانایی داده است (او را بنده تو ساخته) برگشتم، نگاه کردم، دیدم رسول خدا ﷺ است. به رسول خدا ﷺ عرض کردم، من او را در راه خدا آزاد کردم!! پیامبر ﷺ فرمود: اگر این کار را انجام نمی‌دادی، زبانه آتش تو را فرامی‌گرفت. ^[112] امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ با مردی از بنی فهد که برده خود را کتک می‌زد برخورد کرد، و آن برده فریاد می‌زد پناه بر خدا، و تقاضای کمک می‌کرد. اما آن مرد توجهی نداشت. همین که چشم آن غلام به رسول خدا ﷺ افتاد گفت: از او کمک می‌گیرم، ارباب از کتک‌زدن وی دست برداشت. رسول خدا ﷺ به آن ارباب گفت: از خدا بترس، او را کتک مزن!! او را به خدا ببخش، ولی آن مرد او را نبخشید، پیامبر ﷺ فرمود: او را به حق محمد ببخش، ولی خداوند سزاوارتر است از محمد ﷺ که کسی را به خاطر او ببخشند. آن مرد گفت: آن برده را در راه خدا آزاد کردم. پیامبر ﷺ فرمود: به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده است. اگر او را آزاد نمی‌کردی، حرارت آتش جهنم تو را درمی‌یافت. ^[113] از بررسی تاریخ، این مطلب به دست می‌آید که رسول خدا ﷺ کودکان متخلف نیز تنبیه بدنی نکرده، و با محبت و اخلاق نیکو برخورد می‌نمود. در تاریخ نقل شده که هنگام بیرون آمدن سپاهیان اسلام برای جنگ اُحُد، در میان آنان کودکانی دیده شد که با شور و اشتیاق برای حضور در میدان نبرد بسیج شده بودند. رسول خدا ﷺ دلش به حال آنان سوخت و آنان را بازگردانید. در میان آنان کودکی به نام رافع بن خدیج بود. به آن حضرت عرض کردند که او تیرانداز خوبی است، از این رو، پیامبر ﷺ اجازه داد که او همراه لشکر اسلام برود. کودک دیگری در حال گریه ادعا کرد که از رافع نیرومندتر است. از این رو، رسول خدا ﷺ به آنها گفت: با یکدیگر کشتی بگیرند، در مسابقه رافع شکست خورد، آنگاه پیامبر ﷺ به آنها اجازه داد که در

جنگ شرکت کنند.^[114] بنابراین، تنبیه بدنی هیچ‌گاه نباید در تربیت به عنوان یک عامل تعیین‌کننده و راهگشا مورد پذیرش واقع شود. مخصوصاً اگر این روش به مدت زیادی ادامه پیدا کند که به شخصیت کودک ضربه وارد می‌آورد و اثر تنبیه نیز از بین می‌رود و دیگر، فرزند آن را امری عادی می‌پندارد و از آن پرهیزی ندارد و احساس شرم و سرافکندگی نمی‌کند. علی‌علیه می‌فرماید: پندپذیری انسان عاقل، به وسیله ادب و تربیت است. چهارپایان و حیوانات هستند که تنها با تازیانه تربیت می‌شوند.^[115] از این رو، بازداشتن از تنبیه بدنی آن اندازه مهم است که دستور داده‌اند درباره کسانی که به حدّ بلوغ نرسیده‌اند و خلافی را مرتکب می‌شوند اجرای حدّ جایز نیست، بلکه باید مجازات تأدیبی شوند.^[116] بدین جهت است که در تاریخ پیامبر اسلام ﷺ یا دیگر پیشوایان دینی سراغ نداریم که در کار مقدس تربیت فرزندان، نیازی به کتک زدن پیدا کرده باشند. آنان همواره به عنوان دوستی مهربان و پیشوایی دوست داشتنی و یاری غمخوار و راهنمایی دلسوز در کنار فرزندان خود بودند، و در کودکی با آنان بازی می‌کردند و در بزرگسالی رفیق، مونس و همدم آنان بودند. این شیوه می‌تواند راهگشای پیروان آنان در زمانها و مکانهای گوناگون باشد. چرا که برنامه‌های اسلام و دین، مخصوص زمان، مکان یا فرقه و گروه مخصوصی نمی‌باشد، بلکه برای همه زمانها، مکانها و بشریت است.

رفتار پیامبر با جوانان

اشاره

جوانی یکی از نعمتهای گرانقدر خداوند و سرمایه بزرگ سعادت در زندگی بشر است.

نیروی جوانی

اشاره

من شما را سفارش می‌کنم با نوجوانان و جوانان نیکی کنید. پیامبر ﷺ در بخش نخست به اختصار با رفتار رسول گرانقدر اسلام با کودکان آشنا شدید. اکنون به بخش دوم که رفتار آن بزرگوار با جوانان می‌باشد می‌پردازیم، باشد تا راهگشای جامعه و مسلمانان قرار گیرد، زیرا یکی از بزرگترین سرمایه‌های هر کشور، نیروی انسانی آن مملکت است و مهمترین نیروی انسانی هرکشوری را می‌توان در نسل جوان آن جامعه دانست چون قدرت و نیروی جوانی است که می‌تواند بر مشکلات زندگی پیروز شود و راههای سخت و ناهموار را به آسانی پشت سر گذارد. اگر مزارع سرسبز و خرم است و چرخهای بزرگ و عظیم صنایع سنگین در حرکت‌اند، اگر منابع زیرزمینی از اعماق زمین بیرون می‌آید، اگر کاخهای مجلل و باشکوه، آسمانها را می‌شکافد و به بالا می‌رود، اگر شهرها آباد می‌گردد و پایه‌های اقتصادی کشورها رونق می‌گیرد، اگر مرزهای کشورها از هجوم بیگانگان حفظ می‌شود و امنیت کامل بر آن حکمفرماست، همه و همه،

از آثار فعالیت‌های گرانقدر نسل جوان است، زیرا این نیروهای خستگی‌ناپذیر، مایه امیدواری تمام ملت‌ها می‌باشند. بدین جهت است که با فرارسیدن ایام جوانی، دوران کودکی پایان می‌یابد و انسان به محیط مسئولیت‌های شخصی گام می‌نهد و به انجام وظایف اجتماعی و همگانی مکلف می‌شود. از این‌رو، دنیای امروز، جوانان را مورد توجه مخصوصی قرار داده و در همه امور اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی و اخلاقی سهم بزرگی به دست آورده‌اند. دین مقدس اسلام نیز در چهارده قرن پیش، ضمن برنامه‌های جامع، روح‌بخش و سعادت‌آفرین خود به نسل جوان توجه خاصی داشته است به طوری که هیچ جامعه، فرهنگ، دین و برنامه بشری نتوانسته همانند آن را بیاورد. اسلام جوانان را از نظر مادی و معنوی، روانی، تربیتی، اخلاقی، اجتماعی، دنیایی و آخرتی و در همه جهات تحت مراقبت خود قرار داده است، حال این که در دیگر مذاهب و فرهنگ‌ها به بخشی از دنیای جوانان توجه می‌شود.

ارزش جوانی

همان گونه که یادآور شدیم، در دنیای کنونی موضوع جوان و ارزش آنان زبانزد همه ملتها و اقوام گوناگون بشری بوده و همه جا سخن از نسل جوان است. از این رو محققان، اندیشمندان و نویسندگان درباره آنان از جهات گوناگون علمی بحث کرده اند. در این میان افرادی دچار تندروری شده و جوانان را از مقام و ارزشی که شایسته آن هستند بالاتر برده و برخی دیگر نیز در برابر آنها، دچار تفریط شده و جوانان را به علت خامی و نداشتن تجربه های علمی و عملی، از مقام واقعی خود پایین تر آورده اند. گروه سوم نیز وجود دارند که راه میانه روی و اعتدال را پیش گرفته اند. رهبران دین، جوانی را یکی از نعمتهای گرانقدر خداوند و سرمایه بزرگ سعادت در زندگی بشر دانسته اند و این موضوع را با عبارتهای گوناگونی به مسلمانان یادآور شده اند. رسول خدا ﷺ فرمود: من شما را سفارش می کنم که به نوبالغان و جوانان نیکی کنید، زیرا آنان دلی رقیقتر و قلبی فضیلت پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان سخن مرا پذیرفتند و با من پیمان بستند، ولی پیران از قبول دعوتم سرباز زدند و به مخالفت من برخاستند. ^[117] علی علیه السلام فرمود: دو چیز است که اندازه و قیمت آن را نمی شناسد مگر کسی که آن دو را از دست داده باشد: یکی جوانی و دیگری تندرستی و عافیت. ^[118] هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن قیام کرد و از مردم برای خود بیعت گرفت، نزد امام صادق علیه السلام آمد و از وی تقاضای بیعت کرد، ولی امام نپذیرفت و مطالبی را به وی یادآوری کرد که یکی از آنها سفارش درباره

جوانان بود. امام چنین فرمود: بر تو باد که جوانان را با خود همراه سازی و پیران را از خود دور نمایی. ^[119] این سفارش امام صادق علیه السلام خود ارزش و اهمّیت جوانان را یادآور می‌شود و توجه به این نعمت بزرگ الهی را بیان می‌کند. از این‌روست که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر می‌فرماید: پنج چیز را پیش از آن که از دست بدهی قدر بدان یکی از آن موارد جوانی است که پیش از رسیدن پیری باید آن را قدر بدانی... ^[120] .

توجه به جوانان

رهبران راستین اسلام در زمانهای پیشین، ضمن سخنان ارزشمند خود، به روح پاک جوانان و علاقه آنان به اصول اخلاقی و انسانی سفارش کرده‌اند و بهره‌برداری از آن سرمایه گرانقدر را در راه تربیت درست نسل جوان به مربیان، همواره یادآور شده‌اند. مردی به نام «ابی جعفر أحول» که از دوستان امام صادق علیه السلام بود، مدتی به تبلیغ مذهب شیعیان و آموزش اندیشه‌های خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت. روزی نزد امام صادق علیه السلام آمد. امام از او پرسید: مردم بصره را در قبول و پذیرش روش اهل بیت علیهم السلام و سرعت پذیرش اعتقاد شیعیان چگونه یافتی؟ عرض کرد: تعداد اندکی از آنان تعالیم اهل بیت علیهم السلام را پذیرفتند. امام به وی فرمود: توجه تبلیغی خود را به نسل جوان متمرکز نما. و نیروی خود را در راه هدایت آنان به کارگیر؛ زیرا جوانان زودتر حق را می‌پذیرند و سریعتر به سوی هر خیر و صلاحی گرایش پیدا می‌کنند. ^[121] اسماعیل فرزند فضل هاشمی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا حضرت یعقوب علیه السلام (پس از آن که یوسف را در چاه انداختند و برادران یوسف نزد پدر آمدند و تقاضای عفو و بخشش کردند) درخواست عفو فرزندان خود را به تأخیر انداخت ولی حضرت یوسف علیه السلام فوراً برادران خود را بخشید و برای آمرزش آنان دعا کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: به جهت این که قلب جوانان زودتر از قلب پیران حق را می‌پذیرد. ^[122] از این دو روایت بخوبی استفاده می‌شود که نسل جوان فضیلتها را دوست دارند، و خوبیها را زودتر می‌پذیرند و به طور طبیعی تمایل و علاقه زیادی به مردانگی، جوانمردی، راستگویی، درستکاری، وفای به عهد، ادا کردن

امانت، عزّت نفس، خدمت به مردم، فداکاری و صفاتی همانند اینها، داشته و دارند و از صفات پست و رذایل اخلاقی متنفر و گریزانند.

چند نکته

از دیدگاه پیشوایان دینی، جوانی یک ارزش واقعی و گرانقدر است. اگر کسانی هستند که خواهان سعادت و خوشبختی خود می‌باشند و می‌خواهند از این نیروی ارزنده بهره لازم را ببرند، باید به چند نکته توجه کامل داشته باشند: 1 - دوران جوانی یکی از بهترین و گرانقدرترین فرصتهای ثمربخش دوران زندگی بشریت است. 2 - استفاده از نیروی جوانی و تلاش و کوشش در راه بهره‌برداری از آن، شرط اساسی موفقیت می‌باشد. 3 - خوشبختی و بدبختی هر انسانی در دوران جوانی او پی‌ریزی می‌شود، زیرا اگر کسی از آن فرصتها بهره لازم را ببرد، می‌تواند سعادتمند شود و با استفاده از تواناییها، خوشبختی خویش را برای تمام دوران زندگی به دست آورد. [123]

در قیامت از جوانی می‌پرسند

رسول خدا ﷺ فرمود: در قیامت هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد، مگر آن که به این پرسشها پاسخ دهد. اول: آن که عمرش را در چه کاری فانی کرده است؟ دوم: جوانی خود را چگونه و در چه راهی تمام کرده است؟^[124] این گفتار پیامبر ﷺ بخوبی می‌نمایاند که اسلام تا چه اندازه به نیروی جوانی ارزش داده و به آن توجه کرده است، زیرا هدر دادن این سرمایه گرانقدر بدان اندازه مهم است که در روز قیامت از صاحب آن پرسش مخصوص خواهد شد. آری، ارزش جوانانی که دارای ارزشهای اخلاقی و صفات انسانی هستند، همانند شاخه گلی است که دارای عطر دل‌انگیز است و علاوه بر طراوت، زیبایی و جمال طبیعی خود، دارای بوی دل‌افزا و شامه‌نواز است. اما اگر جوانی دارای ارزشهای الهی نباشد، همانند خاری است که هرگز مورد محبت دیگران قرار نخواهد گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: بر مرد با ایمان لازم است که از نیروی خود به نفع خویشتن استفاده کند و از دنیا برای آخرت خود، و از جوانی پیش از فرا رسیدن پیری، و از زندگی پیش از رسیدن مرگ بهره‌مند شود.^[125] و نیز فرموده است: فرشته الهی، هر شب به جوانان بیست ساله ندا می‌دهد کوشش و جدیت کنید و برای رسیدن به کمال و سعادت خویش تلاش نمایید.^[126] بنابراین، دوران جوانی، روزگار مسؤولیت فردی و هنگام بیداری و به خود آمدن و زمان کار و تلاش و کوشش است و کسانی که از این نیروی الهی استفاده نکنند، مورد سرزنش قرار خواهند گرفت. خداوند می‌فرماید: «أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرْ»^[127]. «آیا آن قدر شما را عمر نداده بودیم که

پند گیرندگان پند گیرند؟» امام صادق علیه السلام می فرماید: این آیه برای سرزنش و ملامت کردن جوانان غافلی است که به سن هیجده سال رسیده‌اند و از فرصت جوانی خود استفاده نمی‌کنند. ^[128].

زمان گرایش جوانان به مذهب

اشاره

اگر جوان با ایمان قرآن بخواند، قرآن با گوشت و خورش آمیخته می‌شود و در همه اعضای بدنش اثر می‌گذارد. امام جعفر صادق علیه السلام علاقه به مذهب و دین یکی از تمایلات فطری بشریت است که با فرارسیدن بلوغ، مانند دیگر تمایلات طبیعی در درون جوانان بیدار می‌شود و در نتیجه آنان را به کار و تلاش وادار می‌سازد. جوانان به طور طبیعی علاقه و رغبت فراوانی به درک و فهمیدن مسائل مذهبی دارند به همین جهت است که گفتارهای دین را با عشق و علاقه و آغوش باز می‌پذیرند. این اندیشه بسیاری از مردان بزرگ و روان‌شناسان امور تربیتی است. جان بی کایزل John. B. Cyzyl می‌گوید: برطبق آزمایشهایی که به عمل آمده است به طور کلی، نیروی ایمان به مذهب از سن دوازده سالگی آغاز می‌شود.^[129] به عقیده اکثر دانشمندان متخصص، در حدود دوازده سالگی، یعنی آغاز دوران نوجوانی به طور طبیعی، علاقه دیگری در فرزند بشر آشکار می‌شود که همان عشق و علاقه به مذهب است. این تمایل همراه دیگر علاقه‌ها و تمایلات طبیعی جوانان پیشرفت می‌کند و همواره افزون می‌شود، تا این که در شانزده سالگی به اوج خود می‌رسد^[130] که در نتیجه، جوانان از نادرستیها و بد اخلاقیهای دیگران رنج می‌برند و بر ناپاکی و انحراف دیگران افسوس می‌خورند و همواره خواستار گسترش فضایل اخلاقی در سراسر جهان هستند و تلاش می‌کنند که تمام مردم جهان در راه درستی و ارزشهای واقعی گام بردارند.

آثار تعالیم دینی در جوانان

آموزش برنامه‌های دینی و پرورش صفات ایمانی و اخلاقی در جوانان دو اثر بزرگ دارد: 1- آن که احساسات دینی و مذهبی جوانان که خود یکی از خواسته‌های فطری آنان، می‌باشد بدین وسیله ارضا می‌شود. 2- این که نیروی اعتقاد و مذهب، دیگر تمایلات طبیعی و غریزی جوانان را مهار می‌کند و مانع تندروی و سرکشی آنان می‌شود و در نتیجه آنها را از تیره‌روزی، سقوط و بدبختی نجات می‌دهد و حفظ می‌کند. نکته قابل تذکر این که اسلام، برنامه‌های پرورشی، ایمانی و اخلاقی را که یکی از اساسی‌ترین ارکان و پایه‌های تربیت در نسل جوان به شمار می‌رود و با خواهشهای فطری آنان هماهنگ می‌باشد، براساس نظام عرضه و تقاضا تنظیم کرده است. از این رو، هنگامی که تقاضای مذهب در وجود جوانان بیدار می‌شود، آنان را به فراگرفتن احکام و مسائل دینی علاقه‌مند می‌سازد و رهبران بدون از دست دادن فرصت، برنامه‌های سازنده دینی را بر آنان عرضه می‌کنند و جوانان را به آموزش قرآن و دستورات مذهبی، شیوه‌های بندگی، جلوگیری از خلافتکاری، انجام کارهای نیکو موظف می‌سازند. امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که قرآن می‌خواند اگر جوان با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خونس آمیخته می‌شود و در همه اعضای بدنش اثر می‌گذارد. ^[131] در حدیث دیگر فرمود: پسر بچه تا هفت سال بازی می‌کند، هفت سال نوشتن می‌آموزد، و هفت سال حلال و حرام دینی و مذهبی را یاد می‌گیرد. ^[132] امام باقر علیه السلام فرمود: اگر جوانی از شیعیان را ببینم که مسائل و احکام مذهبی را نمی‌آموزد و از این وظیفه تخلف می‌کند، او را مجازات خواهم کرد!

[133] بنابراین، جوانانی که می‌خواهند با صفات ارزشمند اخلاقی و انسانی پرورش یابند و درخشان‌ترین شخصیت معنوی را به دست آورند و در حال عادی و بحرانی همواره بر هواهای نفسانی خود مسلط گردند و عمری را با پاکدامنی و درستکاری سپری کنند، باید از آغاز جوانی به دین و مذهب و باورهای اعتقادی گوش دل فرا دهند و با به کار بستن برنامه‌های عملی و پیروی از دستورات دین، پیمان روحی خود را با خداوند محکم کنند و در هر حال به یاد پروردگار باشند.

نتیجه بی‌توجهی به عاطفه مذهبی جوانان

بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به عاطفه نوجوانان و جوانان، برخلاف قوانین فطرت و سنت آفرینش است، و سرپیچی از دستورات و مقررات خلقت بدون کیفر نخواهد ماند، چرا که نتیجه این سرپیچی‌ها و سرکشی‌ها، خودسری و لجام گسیختگی روزافزون جوانان در سراسر جهان است. بنابر آنچه آمارهای دقیق نشان می‌دهد هر روز جرائم و جنایات جوانان در دنیای غرب و کشورهایی که از مذهب و اعتقادات دینی بدورند، رو به افزایش است. این تجاوزطلبی، سرقت، قانون‌شکنی، بی‌توجهی به تحصیل و دانش‌اندوزی، اعتیاد، بی‌عفتی و انواع نارواییها، نتیجه تربیت بدون ایمان و سرپیچی از قانون آفرینش است، زیرا گناه و ناپاکی بر اثر بی‌دینی می‌باشد که زندگی را بر جوانان و سرپرستان آنان ناگوار ساخته و جامعه را در تنگنای شدید قرار داده است. از این‌رو، در کشورهای پیشرفته امروز، موضوع جوانان در ردیف یکی از بزرگترین مشکلات اجتماعی قرار گرفته و افکار دانشمندان را به خود مشغول ساخته است. اینک نمونه‌هایی از این چاره‌اندیشیها را بخوانید. سومین کنگره سازمان ملل متحد برای پیشگیری

از جنایت و راه جلوگیری از جنایتکاران، که با شرکت هزار نفر قاضی، جامعه‌شناس و پلیس در «استکهلم» تشکیل شده بود، پس از یک هفته کار خود را پایان داد. در این کنگره از تمام کشورهای جهان درخواست شد که علیه جنایات جوانان قیام کنند و تصمیمات لازم را برای جلوگیری از این جنایات اتخاذ نمایند، زیرا جهان از جنایات این جوانان به ستوه آمده است.^[134] کمیتہ جلوگیری از جنایت علیه کودکان وابسته به شورای ملّی جلوگیری از جنایت علیه کودکان در کانادا در گزارش سال 1991 م خود چنین نوشت^[135]: در سال 1991 م یک میلیون و دویست هزار کودک در فقر زندگی می‌کردند که تعداد پانصد هزار نفرشان کمتر از هفت سال داشته‌اند و بیشترین بزهکاری در همین گروه دیده شده است. دلیل جنایت این کودکان بی‌توجهی والدین و نقش برنامه‌ها و فیلمهای خشونت‌آمیز تلویزیون بوده است. کودکانی که در خانواده‌های پرخشونت رشد کرده‌اند، احتمال خطر خودکشی در آنها هفت برابر دیگر خانواده‌ها است؛ این گروه 24 برابر کودکان همسن و سال خود به تجاوز جنسی گرایش داشته و مشاهده می‌شود که 76% کودکان بزهکار در امریکا از همین خانواده‌ها به وجود آمده‌اند. علّت قتل 63% پدرانی که به دست فرزندان خود که بین 11 تا 20 ساله خود به قتل رسیده‌اند آن بوده که این کودکان، پدران خود را در حال کتک‌کاری مادرشان می‌دیده‌اند!! شورای مشورتی ملّی منزلت زن در کشور کانادا در گزارش سال 1993 م خود چنین نوشت^[136]: در هر 17 دقیقه در کانادا یک زن مورد تجاوز به عنف قرار می‌گیرد و 25% زنان کانادایی در طول زندگی خود حتماً مورد تجاوز به عنف قرار گرفته‌اند و 50% مردانی که به زنان تجاوز می‌کنند، مردان به اصطلاح مورد احترام و متأهل جامعه کانادا هستند و 49% این تجاوزات در روز روشن انجام می‌پذیرد. سن

80٪ از زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند بین 14 تا 24 می‌باشد. در سال 1993 م، 26 / 8٪ از دانشجویان دختر در دانشگاه‌ها و دانشکده‌های کانادا توسط دانشجویان پسر مورد تجاوز به عنف قرار گرفته‌اند که 13 / 6٪ از روابط ناخواسته جنسی بین آنان در حال مستی روی داده است. از هر سه نفر زن یک نفر و از هر شش نفر پسر یک تن از آنان تا سن 18 سالگی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و 98٪ مرتکبان این جنایات جوانان هستند!! 80٪ کودکان کمتر از ده سال چه پسر و چه دختر از سوی پدران خود مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و از همین‌رو، روابط جنسی بین پدران و دختران رو به افزایش است، نکته قابل توجه این است که 80٪ بزه‌کارانی که در زندانها به سر می‌برند جوانان هستند که در اعترافات خود گفته‌اند: «در کودکی از سوی پدران خود یا مردان دیگر مورد تجاوز جنسی قرار می‌گرفته‌اند». آنچه در این مختصر خواندید، نمونه‌ای از هزاران مطلبی بود که در این باره در روزنامه‌ها، کتابها و مجلات نوشته می‌شود و بیماریهای فراوانی را که گریبانگیر انسانها شده و امروز یکی از مشکلات اساسی به شمار می‌رود باید بر اینها افزود، چرا که نسخه درمان تمام بیماریهای روحی فقط دین و مذهب و دستورات اسلام است اما بیشتر آنان از این درمان محرومند.

پیغمبر و نسل جوان

جوان بنابر فطرت و سرشت آفرینش خود که ملهم از وجدان اخلاقی اوست، عاشق و علاقه‌مند به حقیقت، تقدس، پاکی و رستگاری می‌باشد. از این جهت برای درستکاری و نیکی حساسیت مخصوصی دارد، از آن لذت می‌برد و خشنود می‌شود. و همواره در اندیشه پاکی و ارزشهای الهی است و تلاش می‌کند که گفتار و رفتارش بر درستی و ارزش واقعی استوار باشد. جوان نه تنها از نادرستی دیگران افسوس می‌خورد و از رفتارهای ناپاک مردم رنج می‌برد، بلکه در درون خود همواره در این اندیشه به سر می‌برد که توانایی و اقتداری به دست آورد، تا از این طریق ناپاکیها را بزدايد و آلودگیها را برطرف سازد. هنگامی که رسول گرانقدر اسلام دعوت خود را در شهر مکه آشکار ساخت و مأموریت یافت که به گونه‌ای آشکار مردم را به پذیرش اسلام دعوت کند، نخستین کسانی که به وی گرویدند، نسل جوان بودند. نکته با اهمیت این است که این گروه از جوانان، پسران و دختران اشراف مکه و ثروتمندانی از خانواده‌های معروف قریش به شمار می‌آمدند. آری، جوانان پرشور که از وضعیت اسف‌بار ملت عقب‌افتاده عرب به ستوه آمده بودند و از پرستش بت‌های سنگی و چوبی و روشهای پوسیده و خرافی زمان جاهلیت، سخت احساس سرخوردگی می‌کردند، آنگاه که ندای روح‌بخش، شورانگیز و نجات‌دهنده انسانها را از پیامبر گرامی اسلام ﷺ شنیدند، دعوتش را به جان و دل پذیرفتند. سخنان ارزشمند رسول خدا ﷺ برای همه طبقات مؤثر بود، اما جوانان بیش از دیگران ابراز علاقه می‌کردند، چرا که سخنان آن حضرت پاسخگوی افکار و اندیشه‌های

درونی و غذای روحی آنان به شمار می‌رفت. در مدینه نیز هنگامی که مصعب بن عمیر نماینده مخصوص پیامبر ﷺ برای آموزش قرآن و نشر معارف دینی و اسلام به مدینه آمد، جوانان بیش از بزرگسالان دعوتش را پذیرفتند و برای آموختن احکام دینی علاقه بیشتری نشان دادند. مصعب در مدینه در منزل اسعد بن زراره سکونت داشت و روزها به محل تجمع قبایل خزرج می‌رفت و آنان را به دین اسلام دعوت می‌کرد و بیشتر نوجوانان دعوتش را می‌پذیرفتند.

[137]

مبارزه جوانان با افکار جاهلیت

همان‌گونه که یادآور شدیم، سخنان ارزشمند و گرانقدر رهبر اسلام در جوانان، دگرگونی ژرف و عمیقی را به وجود آورد. به گونه‌ای که در تمام زمانها و مکانها، از دین و اعتقادات و اندیشه‌های مذهبی خویش دفاع و در برابر افکار جاهلی مقاومت می‌کردند. سعد بن مالک یکی از جوانان پرشور صدر اسلام بود که در هفده سالگی مسلمان شد و در شرایط مشکل پیش از هجرت، همه جا همراه با دیگر جوانان مراتب وفاداری خود را به دین مقدس اسلام و نیز مخالفت خویش را با افکار جاهلیت ابراز می‌کرد. این کار باعث شد که مشرکان به اذیت و آزار او بپردازند. جوانان نیز برای این که از شر آنان درامان باشند، روزها نمازهای خود را در شکاف کوههای مکه برگزار می‌کردند تا کفار قریش آنان را نبینند. در یکی از روزها گروهی از مشرکان، جوانان را مشاهده کردند که مشغول عبادت بودند. لب به سرزنش جوانان گشودند و به اعتقادات آنان توهین کردند. سعد بن مالک که از سخنان مشرکان به خشم آمده بود، با استخوان چانه شتری سر یکی از مشرکان را شکست و از سر آن فرد خون سرازیر شد. این

اولین خونی بود که در راه دفاع از اسلام به زمین ریخت. سعدگوید: من نسبت به مادرم بسیار علاقه‌مند و مهربان بودم، هنگامی که اسلام را پذیرفتم مادرم آگاه شد. روزی به من گفت: فرزندم، این چه دینی است که پذیرفته‌ای؟ باید آن را رها کنی و بت پرست باقی بمانی، یا این که من از خوردن و آشامیدن خودداری می‌کنم تا این که از دنیا بروم، و به سرزنش من پرداخت. سعد که مادرش را بسیار دوست داشت با کمال ادب و مهربانی گفت: من از دینم دست برنخواهم داشت و از شما نیز درخواست می‌کنم که از خوردن و آشامیدن خودداری نکنی! ولی مادر به سخن او توجهی نکرد، بلکه یک شبانه‌روز غذا نخورد. مادرش می‌پنداشت که سعد از دین دست برخواهد داشت. اما سعد با همه علاقه‌ای که به مادرش داشت به مادر گفت: به خدا سوگند! اگر هزار جان در تن داشته باشی و یک یک از بدنت خارج گردد، من از دینم دست برنمی‌دارم! وقتی مادر دید که او دین خود را با دل و جان پذیرفته است، غذا خورد^[138]. آری، سعد با افکار جاهلیت مبارزه کرد و جوانان دیگر نیز با وی همراه شدند و بتها را شکستند، بتخانه‌ها را ویران کردند و ظلم و ستم را ریشه‌کن ساختند و جامعه تازه را براساس ایمان، علم، تقوا و ارزشهای اخلاقی بنیان نهادند و عقب افتاده‌ترین ملت‌ها را به بالاترین و عالی‌ترین درجات کمال و ارزشهای معنوی رساندند.

استفاده از جوانان در کارهای مملکت

اشاره

جوان عاقل از جوانی زودگذر خود، بهره می‌گیرد و اعمال خود را نیکو می‌گرداند و در فراگیری دانشها تلاش می‌کند. حضرت علی علیه السلام در کشورهای پیشرفته، موضوع احترام و شایستگی نسل جوان و استفاده از نیروهای عظیم آنان مورد توجه کامل قرار گرفته است و در موارد گوناگونی کارهای مهم و حساس مملکتی را به آنان می‌سپارند و از نیروهای جوان و لایق به نفع کشور و ملت خود استفاده می‌کنند. پیشوای گرانقدر اسلام نیز در چهارده قرن پیش به این نکته مهم اجتماعی، توجه خاصی داشت و در کشور کوچک و نوپیداد خود از نسل جوان برای کارهای حساس مملکت بهره می‌جست. در موارد گوناگونی مشاغل مهم مملکتی را به جوانان شایسته و سزاوار واگذار می‌کرد و آشکارا، هم در گفتار و هم در عمل از آنان حمایت می‌فرمود. ^[139] اگر چه انجام چنین رفتاری در محیط سراسر جاهل و نادانی و پر از تعصب، به سادگی قابل پذیرش نبود. چرا که سالخوردگان حاضر نبودند زیر بار نسل جوان بروند و از آنان پیروی کنند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله جوانی را انتخاب می‌کرد و او را عهده‌دار مقام بزرگی می‌ساخت، پیران سالخورده آزرده‌خاطر می‌شدند و آشکارا از آن حضرت گله می‌کردند. همان‌گونه که در ماجرای نخستین دعوت خویشاوندانش بخوبی می‌توان این حقیقت را درک کرد. ^[140] رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره برای تثبیت روش خود پافشاری می‌کرد و در برابر افکار ناروا و تعصبات جاهلانه

مقاومت می فرمود و سرانجام با سخنان حکیمانه و تذکرات بی شمار خویش مردم را قانع می ساخت، یا این که آنها را به سکوت وادار می کرد. افزون بر این مطلب، در منبر و سخنان خود در حضور مردم، جوانان شایسته را مورد ستایش و پشتیبانی خود قرار می داد و بدین وسیله آنان را در مقامات عالی کشوری مستقر می ساخت. ناگفته نماند که شرط اساسی برگزیدن جوانان، صلاحیت و شایستگی آنان است. این واقعیت از بررسی سخنان آن بزرگوار بخوبی استفاده می شود. جوانانی را که پیامبر ﷺ برگزیده و به کارهای اساسی مملکت گمارده است، از نظر عقل، فکر، هوش، ایمان، اخلاق و تدبیر، شایستگی و لیاقت داشتند. اکنون چند نمونه از جوانانی که رسول خدا ﷺ برای کارهای اجرایی مملکت برگزیده است معرفی می کنیم، تا در تشخیص حق واقعی جوانان اشتباهی صورت نگیرد و با قضاوت های نابجای خود دچار افراط و تفریط نشویم و خود جوانان و مردم نیز در این باره اشتباه نکنند، زیرا ملاک ارزش این انتخاب جوانان، همان ایمان و ارزش های معنوی بوده است.

علی بن ابیطالب

یکی از جوانانی که از آغاز تا پایان عمر خود، همواره در کنار رسول خدا ﷺ مشغول به خدمت بود، علی علیه السلام می‌باشد. وی در همه صحنه‌ها حضوری فعال داشت و محبوب رسول خدا ﷺ بود و از آغاز اسلام یکی از سربازان جان برکف به شمار می‌آمد. علی علیه السلام فرزند ابوطالب و از بزرگترین و مشهورترین قبیله اصیل به نام قریش بود. مادرش فاطمه دختر اسد بن عبد مناف بانوی بزرگ و با شخصیت و از خاندان بنی هاشم بود. از این جهت علی علیه السلام نخستین نوزادی است که از سوی پدر و مادر هاشمی بوده است. ^[141]

علی علیه السلام به گونه‌ای معجزه‌آسا در خانه کعبه زاده شد. این افتخار نصیب هیچ کس دیگری نشده است و سه روز در درون کعبه به سر برد. پس از آن در حالی که مادرش او را در آغوش گرفته بود از کعبه خارج گشت. ^[۱۴۲] ابوطالب پدر علی علیه السلام در روزگار بحرانی اسلام، که همه علیه پیامبر ﷺ بسیج شده بودند، از آن حضرت دفاع کرد. تا این که در سال دهم بعثت وی و حضرت خدیجه همسر گرامی پیامبر ﷺ از دنیا رفتند، که آن را «سال غم» نامیده‌اند. پس از درگذشت ابوطالب که از 8 سالگی سرپرستی پیامبر ﷺ را برعهده داشت. پیامبر ﷺ، علی علیه السلام را که شش ساله بود، به خانه خود آورد. بنابراین علی علیه السلام در منزل و تحت سرپرستی رسول خدا ﷺ پرورش یافت. ^[143] پس از آن که جبرئیل در غار حرا بر رسول خدا ﷺ نازل شد و آن حضرت به پیامبری برگزیده شد هنگامی که پیامبر ﷺ به خانه آمد و موضوع وحی را به علی علیه السلام اطلاع داد، علی علیه السلام که کودکی 9 ساله بود، دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفت و او

نخستین مسلمان از مردان می‌باشد. ^[144] رسول خدا ﷺ پس از آن که به پیامبری برگزیده شد مدت سه سال دعوت خود را آشکار نکرد. در سال سوم به فرمان خداوند مأمور شد تا دعوت خود را آشکار سازد و نخستین دعوتش را از بستگانش آغاز کرد. از این رو، آنان را دعوت کرد و پس از دادن غذا فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، خداوند مرا به رهبری عموم و مخصوصاً شما بستگانم فرستاده و فرموده: نخست فامیل نزدیک خود را از نافرمانی ما بیم ده. ^[145] سه بار این مطلب را اعلام فرمود، کسی به غیر از علی علیه السلام به ندای پیامبر ﷺ پاسخ نداد، در حالی که علی علیه السلام در آن هنگام سیزده سال داشت. رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی، تو برادر و جانشین، وارث و وزیر من خواهی بود. ^[146]

جانفشانی علی در بستر پیامبر

در سال سیزدهم بعثت سران قریش با طراحی نقشه‌ای تصمیم گرفتند رسول خدا ﷺ را به قتل رسانند. از این رو، از هر قبیله یک نفر را برگزیدند، تا شبانگاه بر آن حضرت حمله برند و او را به شهادت رسانند. رسول خدا ﷺ از علی علیه السلام درخواست کرد که در بستر او بخوابد تا بدین وسیله دشمنان از اندیشه بیرون رفتن پیامبر ﷺ منحرف شوند. علی علیه السلام در آن روزگار 23 سال داشت که خواسته رسول خدا ﷺ را با دل و جان پذیرفت و در بستر پیامبر ﷺ خوابید. رسول خدا ﷺ از شهر بیرون رفت و در «غار ثور» که نزدیک مکه بود پنهان شد. در آخر شب چهل نفر به خانه رسول خدا ﷺ حمله کردند، که با دیدن علی علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله روبرو شدند. [147].

جنگ بدر

جنگ بدر نخستین نبرد حق و باطل در تاریخ اسلام بود. این جنگ در سال دوم هجری میان سران کفار مکه و سپاهیان اسلام در محلی به نام چاههای بدر که در بیست و هشت فرسنگی مدینه و شش کیلومتری دریای سرخ می باشد، اتفاق افتاد. سپاهیان کفر شامل بیش از هزار نفر مرد جنگی با امکانات کافی بود، ولی رسول خدا ﷺ تنها سیصد و سیزده نفر نیرو داشت. سه پهلوان مشهور لشکر کفر به نامهای عتبه، برادرش شیبه و پسرش ولید به دست علی علیه السلام و حمزه و عبیده کشته شدند. علی علیه السلام در این جنگ 25 سال داشت. [148].

جنگ احد

یک سال پس از جنگ بدر، مشرکان با تدارک و بازسازی نیروهای خود به فرماندهی ابوسفیان با سه هزار مرد جنگی از قبیله‌های مختلف بسیج شدند و با امکانات کافی در دامنه کوه احد که در یک فرسنگی مدینه بود فرود آمدند. رسول خدا ﷺ با تعداد هفتصد نفر با آنان روبرو شد. پنجاه نفر تیرانداز را به فرماندهی عبدالله بن جبیر به دهانه کوهی فرستاد که پشت سر مسلمانان قرار داشت و دستور داد در هیچ صورتی آن مکان را رها نکنند. پهلوانانی به نامهای طلحة بن ابی طلحه و ابوسعید بن طلحه و حرث بن ابی طلحه و ابوعزیز بن طلحه و عبدالله ابی جمیل و اوطات بن شرحبیل به ترتیب به میدان آمدند، که همگی به دست جوان برومند 26 ساله یعنی علی علیه السلام به هلاکت رسیدند. سپاهیان اسلام در آغاز پیروزی جنگ بودند، اما بر اثر رها کردن تنگه توسط تیراندازان، خالد بن ولید با سوارانش از پشت سر به سوی مسلمانان حمله کرد و آنان را شکست داد. از مسلمانان هفتاد شهید که یکی از آنان حضرت حمزه بود بر جای ماند. برخی از سپاهیان از جمله علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ بسختی دفاع کردند. علی علیه السلام در این جنگ 90 زخم برداشت و در همین نبرد بود که از آسمان صدایی شنیده شد که: جوانی غیر از علی علیه السلام و شمشیری جز ذوالفقار نیست. [149]

نبرد خندق (احزاب)

در شوال سال پنجم هجرت مشرکان مکه با همکاری یهودیان باقی مانده در مدینه و کمک گرفتن از قبایل دیگر، با هزار مرد جنگی آماده شدند که مسلمانان را نابود سازند. قهرمان این نبرد عمرو بن عبدود مرد هشتاد ساله نیز حضور داشت. او در جنگ بدر زخمی شده بود و کینه مسلمانان را در دل داشت و با خود عهد کرده بود تا هنگامی که از رسول خدا ﷺ و مسلمانان انتقام نگیرد بر بدن خویش روغن نمالد!! پس از آن که به مدینه رسیدند، قبیله یهودیان بنی قریظه که با رسول خدا ﷺ پیمان بسته بودند با مهاجمان کفر آماده همکاری شدند و پیمان خود را با رسول خدا شکستند!! با صلاح‌الدین سلمان فارسی در اطراف مدینه خندقی کردند تا دشمنان نتوانند وارد شهر شوند. مسلمانان 28 روز در محاصره به سر بردند، تا این که پهلوان کفار به نام عمرو بن عبدود از خندق عبور کرد و مبارز طلید. هیچ کس بجز علی علیه السلام حاضر نشد که با او نبرد کند، زیرا عمرو مردی شجاع و دلاور بود. علی علیه السلام به میدان رفت. هنگامی که در برابر عمرو بن عبدود قرار گرفت، پیامبر ﷺ فرمود: همه ایمان با همه شرک روبرو شد. پس از نبردی که بین آنان روی داد، علی علیه السلام دشمن را به هلاکت رسانید و سر او را نزد رسول خدا ﷺ افکند. رسول خدا ﷺ فرمود: همانا ضربت علی علیه السلام در جنگ خندق از عبادت جن و انس برتر است. علی علیه السلام که در آن روز این خدمت گرانقدر را به اسلام و مسلمانان انجام داد، جوانی 27 ساله بود. پس از این نبرد، رسول خدا ﷺ با سپاهی به فرماندهی علی علیه السلام به سوی یهودیان بنی قریظه رفت که با کشته شدن حُی بن اخطب، بزرگ یهودیان،

مردم شهر مدینه بکلی از خطر یهودیان آسوده شدند و اموال و زنان آنان به
تصرف مسلمانان درآمد. ^[150]

فتح خیبر به دست علی

در سال هفتم هجرت، یهودیان خیبر به فکر توطئه افتادند به طوری که برخی از قلعه‌های هفت‌گانه خیبر که در سمت شمال غربی مدینه در فاصله دویست کیلومتری قرار داشت، به انباری از اسلحه تبدیل شده بود. در این قلعه‌ها چهارده هزار یهودی زندگی می‌کردند. رسول خدا ﷺ با هزار و چهارصد پیاده و دویست سواره به سوی خیبر حرکت کرد و پرچم لشکر را به دست علی علیه السلام که جوانی 30 ساله بود، داد. در این جنگ، عمر و ابوبکر شکست خوردند. تا این که علی علیه السلام به دستور رسول خدا ﷺ به نبرد پرداخت و با ضربتی برق‌آسا بر مرحب - پهلوان یهودیان - او را به خاک افکند. آنگاه مسلمانان حمله کردند و علی علیه السلام در آهنی خیبر را از جا کند و مانند سپر روی دست گرفت. در این جنگ مرحب، حارث و یاسر به دست علی علیه السلام کشته شدند و خیبر فتح شد. پس از پایان جنگ چهل نفر کمک کردند، تا توانستند آن در را به جای خود بازگردانند! ^[151].

فتح مکه

در سال هشتم هجری مکه توسط پیامبر ﷺ بدون جنگ فتح شد. رسول خدا ﷺ با دوازده هزار نفر وارد مکه شد و شخصاً همه بت‌های خانه کعبه را شکست و فرو ریخت. آنگاه به علی علیه السلام دستور داد پا روی شانه‌اش نهد و از دیوار بالا رود و بت‌ها را درهم کوبد. علی علیه السلام اطاعت کرد. سپس پایین پرید. پیامبر ﷺ پرسید: چرا روی دوشم پا ننهادی؟ علی علیه السلام فرمود: وقت رفتن دستور دادی، بالا رفتم، اما هنگام پایین آمدن نفرمودی چه کنم، از این رو، پریدم و بی ادبی نکردم، خدا را سپاسگزارم که طوری نشدم!!^[152] آری، این قهرمان بزرگ اسلام در تمام صحنه‌هایی که دشمنان و کفار برای از بین بردن اسلام و مسلمانان می‌آمدند حاضر بود و با دل و جان از آن دفاع می‌کرد و افتخاراتی نصیب این قهرمان دلاور شد که دیگران از آنها محروم بودند.

جعفر بن ابیطالب

جعفر فرزند ابوطالب از صحابه رسول خدا ﷺ و برادر علی علیه السلام می باشد، که ده سال از آن حضرت بزرگتر بود. وی مردی دلاور و از پیشگامان مسلمانان بود. او را جعفر طیار می نامند، چرا که در جنگ، هر دو دست خود را فدا کرده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: خداوند در بهشت به عوض دستانش دو بال به او عطا فرمود. از این جهت معروف به جعفر طیار شد. [153]

پیامبر ﷺ او را بسیار دوست می داشت. وی در سال پنجم هجری با دیگر مسلمانان به حبشه مهاجرت کرد و در آن جا به عنوان سخنگوی هیأت مهاجران انتخاب شد، در حالی که جوانی 24 ساله بود. مسلمانان تا سال هفتم هجری در حبشه بودند و سپس به مدینه بازگشتند. آمدن آنان به مدینه همزمان با بازگشت پیروزمندانه رسول خدا ﷺ از فتح خیبر بود. پیامبر ﷺ همین که آنان را دید، برای پسرعم برومندش از جا برخاست و دست در گردن وی افکند و پیشانی او را بوسید و گریست. سپس فرمود: نمی دانم از کدام یک خوشحال باشم؛ از آمدن جعفر یا فتح خیبر!! [154]. در سال هشتم هجری - یعنی یک سال پس از بازگشت از حبشه - از سوی رسول خدا ﷺ به عنوان فرمانده سه هزار سپاه برای جنگیدن با رومیان به سرزمین اردن روانه گشت. سپاهیان اسلام از مدینه حرکت کردند و در زمینهای «مؤته» واقع در خاک اردن با رومیان روبرو شدند. جعفر در سال هشتم هجری در مؤته که در سرزمین شام قرار دارد پس از مقاومت دلیرانه جنگید. دو دست او را قطع کردند، پرچم اسلام را به سینه چسبانید، تا این که به درجه رفیع شهادت دست یافت. در حالی که هفتاد زخم بر بدنش بود، او را به

خاک سپردند.^[155] هنگامی که خبر شهادت جعفر به رسول ﷺ رسید، نخست گریست و فرمود: باید برای فردی همچون جعفر گریست.

مصعب بن عمیر

مُصعب بن عمیر یکی از جوانان برومند و چهره‌های درخشان تاریخ اسلام به شمار می‌رود. او جوانی بسیار زیبا، عفیف، بلندهمت و جوانمرد بود. پدر و مادرش او را بسیار دوست می‌داشتند. وی در مکه مورد احترام همگان بود و زیباترین لباسها را می‌پوشید و در بهترین شرایط و امکانات مادی زندگی می‌کرد. [156] او که شیفته سخنان رسول خدا ﷺ شده بود، بر اثر رفت و آمد با رسول خدا ﷺ و شنیدن آیات قرآن، اسلام را صمیمانه پذیرفت. در محیط مکه پذیرفتن اسلام بزرگترین جرم به شمار می‌رفت. از این‌رو، اظهار آن بسیار مشکل بود و بسیاری از انسانها اسلام خود را پنهان می‌کردند. از جمله آن افراد، مصعب بن عمیر بود. تا این که پدر و مادرش متوجه شدند و او را زندانی کردند. اما وی گریخت و همراه دیگر مهاجران به حبشه رفت و پس از زمانی با همراهان خود بازگشت. در عقبه اُولی در یک شب مهتابی، تعداد دوازده تن از شخصیت‌های مهم مدینه با رسول خدا ﷺ ملاقات کردند و مسلمان شدند. هنگامی که این گروه خواستند به مدینه بازگردند، دو نفر به نامهای اسعد بن زراره و زکوان بن عبدقیس از رسول خدا ﷺ درخواست کردند، کسی را به نمایندگی خود با آنان به مدینه بفرستد که قرآن را به مردم بیاموزد و آنان را به اسلام دعوت کند. [157] پیامبر ﷺ که چنین فرصت گرانبهایی به دست آورده بود، می‌بایست نماینده‌ای بفرستد که بتواند با روش عالمانه و درست خود مردم را به دین اسلام فراخواند، به گونه‌ای که آنان اسلام را بپذیرند و این فرستاده باید از هر جهت شایستگی و لیاقت داشته باشد. در آن روزگار، مدینه یکی از مهمترین

شهرهای جزیره العرب بود و دو قبیله بزرگ و معروف اوس و خزرج در آن زندگی می کردند که با یکدیگر سخت دشمنی و کینه داشتند و سالیان دراز با هم می جنگیدند. پیامبر اسلام ﷺ از میان همه مسلمانان و از بین تمام اصحاب و یارانش، مصعب بن عمیر جوان را برای انجام این مأموریت مهم به مدینه فرستاد و فرمود: همراه اسعد بن زراره به سوی مدینه حرکت کند. مصعب که قرآن را خوب یاد گرفته بود، با شور و هیجان جوانی وارد مدینه شد و با خلوص نیت و تلاش، کار تبلیغ خود را آغاز کرد. وی در مدینه در خانه اسعد که از بزرگان قبیله خزرج بود ساکن شد و همراه میزبان خود به خانه سعد بن معاذ رهبر و رئیس قبیله اوس رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد که مسلمان شدند. همچنین اسید بن حُضیر به دست مصعب مسلمان گردید. مصعب این نیروی جوان و برومند در سفر خود به مدینه مأموریت خویش را به بهترین وجه انجام داد. او نخستین کسی بود که در مدینه نماز جمعه و جماعت را برگزار کرد و افتخارات درخشانی را نصیب خود ساخت. [158] فعالیت مؤثر و تبلیغات نافذ مصعب، زمینه را برای ورود رسول خدا ﷺ به شهر مدینه آماده ساخته بود و مردم با آغوش باز آماده پذیرایی پیشوای اسلام و پیروان آن حضرت بودند. این کار نبود مگر با دوراندیشی، تقوا، فضیلت، دانش و بصیرت مصعب؛ زیرا او بود که زنان، مردان، پیران، جوانان، رهبران قبایل و افراد عادی مدینه به وی متوجه شدند و قرآن را فراگرفتند و دین اسلام را پذیرفتند و دشمنیهای دیرینه را از دل خود زدودند، با یکدیگر برادر شدند و در کمال صفا و صمیمیت در صفهای نماز جمعه و جماعت شرکت کردند. مصعب پس از ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، در جنگهای بدر و احد شرکت کرد. در جنگ احد بود که به عنوان پرچمدار

پیامبر ﷺ انجام وظیفه کرد و سرانجام به شهادت رسید و در کنار حمزه عموی رسول خدا ﷺ سردار نامی و گرانقدر اسلام به خاک سپرده شد. [159]

عتاب بن اسید فرماندار مکه

در سال هشتم هجری، مکه بدون خونریزی توسط سپاهیان اسلام سقوط کرد. پس از فتح مکه زمانی نگذشت که جنگ حنین پیش آمد. رسول خدا ﷺ و یارانش ناچار بودند که مکه را ترک کنند و به جبهه نبرد بروند. از سوی دیگر می‌بایست برای اداره کردن شهر مکه که به تازگی از دست کفار و مشرکان خارج شده بود، فرمانداری لایق و شایسته، و مدیر باکفایتی برگزیده شود، تا بتواند به کارهای مردم رسیدگی کند و اگر از سوی دشمنان حرکاتی انجام شد، مانع شود. پیامبر اسلام ﷺ از میان تمام مسلمانان، جوان بیست و یک ساله‌ای به نام عتاب ابن اسید را برای این کار مهم برگزید و به نام وی فرمانی صادر کرد و دستور داد با مردم نماز گزارد. وی نخستین امیری بود که پس از فتح مکه، در آن مکان نماز جماعت برپا کرد. [160] رسول خدا ﷺ به عتاب فرماندار برگزیده خود فرمود: آیا می‌دانی تو را به چه مقامی برگزیده‌ام و بر چه قومی فرمانروا کرده‌ام؟ تو را به امیری اهل حرم خدا و ساکنان مکه معظمه برگزیدم. اگر میان مسلمانان کسی را از تو شایسته‌تر می‌دانستم، حتماً این مقام را به وی واگذار می‌کردم. عتاب روزی که از سوی رسول خدا ﷺ به مقام فرمانداری مکه برگزیده شد حدود بیست و یک سال داشت. [161] انتخاب آن جوان از سوی پیامبر ﷺ به چنین مقام بزرگی باعث رنجش خاطر و آزرده‌گی شدید بزرگان عرب و سران مکه شد. در نتیجه زبان به اعتراض و شکایت گشودند و گفتند: رسول خدا ﷺ دوست دارد که ما همواره حقیر و پست باشیم. بدین جهت

جوان نوری را بر ما پیران عرب و بزرگان مکه، امیر و فرمانروا کرده است. این سخنان به گوش رسول خدا ﷺ رسید. از این رو نامه مفصلی خطاب به مردم مکه نوشت و در آن مراتب شایستگی و لیاقت عتاب را یادآور شد و تأکید کرد مردم موظفند از دستورات وی پیروی کنند و فرمان او را به کار برند. در بخش پایانی نامه، با جمله کوتاهی اعتراض نابجای مردم را چنین پاسخ داد: هیچ یک از شما نباید جوانی عتاب را اساس اعتراض خود قرار دهد زیرا ملاک برتری و ارزش انسان، بزرگی سن نیست، بلکه برعکس، میزان ارزش انسان، فضیلت و کمال معنوی او می باشد. ^[162] عتاب پس از پیامبر ﷺ از سوی ابوبکر نیز فرماندار مکه بود تا این که در آغاز سال 23 هجری درگذشت. ^[163] بنابراین، تأکید و پافشاری رسول خدا ﷺ برای تثبیت مقام عتاب بن اسید، و بی توجهی به آزرده‌گی دیگران و سالخوردگان و پاسخگویی به اعتراض آنان، نشانگر برنامه‌های مکتب ارزشمند اسلام و پشتیبانی از جوانان لایق و شایسته است، زیرا رسول خدا ﷺ با رفتار و حمایت شدید و آشکاری که از عتاب کرد نه تنها همه پیروان خود را متوجه این واقعیت ساخت که، باید نابخردیها و تعصبات جاهلانه را رها کرد، بلکه باید با آن اندیشه‌های غیراسلامی به مبارزه پرداخت و اگر جوانان شایسته و لایقی وجود داشته باشند باید در قسمتی از کارهای مهم مملکتی از آنان بهره جست و از نیروی ثمربخش نسل جوان به نفع کشور و ملت استفاده کرد.

معاذ بن جبل

معاذ بن جبل بن عمرو انصاری، از قبیله خزرج و کنیه‌اش ابوعبدالرحمان است. او یکی از صحابه معروف رسول خدا ﷺ به شمار می‌رفت که از عقل سرشار، صورتی زیبا، جود و سخاوت و نیز از حُسن اخلاق برخوردار بود. وی در هیجده سالگی مسلمان شد و در همه جنگهای زمان پیامبر ﷺ حضور داشت.^[164] معاذ در مکتب آسمانی، با مدیریت پیامبر ﷺ به کسب دانش و فراگرفتن علوم اسلامی پرداخت و در پرتو استعداد فطری و کوشش و تلاش پیگیر خود در مدت چند سال تحصیل، قسمت قابل ملاحظه‌ای از معارف اسلامی را دریافت و در شمار صحابه برجسته قرار گرفت. در فتح مکه 26 سال داشت و در آن هنگام، لازم بود شخص لایق و شایسته‌ای در آن شهر گمارده شود، تا دستورات و مقررات اسلام را در مورد عبادات و معاملات به مردم بیاموزد.^[165] از این رو، معاذ برای امور علمی مکه و تدریس احکام دینی برگزیده شد، و در واقع به سمت ریاست فرهنگ آن شهر انتخاب گشت. پس از جنگ تبوک، رسول خدا ﷺ معاذ را به یمن فرستاد، تا در آن جا به قضاوت و حکومت پردازد و در نامه‌ای که برای مردم یمن فرستاد چنین نوشت: «من یکی از بهترین افرادم را به سوی شما فرستادم!» پیامبر ﷺ به معاذ دستور داد که افراد لشکر را آموزش دهد، قرآن و احکام شرعی را به آنها بیاموزد، زکات بگیرد و به مدینه بفرستد تا به مصرف مسلمانان برسد.^[166] هنگامی که رسول خدا ﷺ خواست آن جوان را به یمن بفرستد، از وی پرسید. ای معاذ، اگر دعوایی رخ دهد چگونه قضاوت می‌کنی؟ عرض کرد: با آنچه در کتاب خداوند

است قضاوت خواهم کرد. حضرت فرمود: چنانچه حکم آن در قرآن نبود چه می‌کنی؟ معاذ گفت: به آن گونه که پیامبر ﷺ عمل می‌کند قضاوت می‌کنم! پیامبر ﷺ پرسید: اگر در روش من نیز حکمی نیافتی چه خواهی کرد؟ معاذ گفت: در آن صورت با نظر خود حکم می‌کنم. در این جا پیامبر ﷺ دست بر سینه او نهاد و فرمود: خدا را شکر که پیامبر را خشنود کردی به چیزی که پیامبران خشنود می‌شوند! ^[167] آنگاه که رسول خدا ﷺ در سال یازدهم هجری چشم از جهان فرو بست، معاذ در یمن بود. ابوبکر هم او را در مقامش ابقا کرد. سپس در زمان خلافت عمر به شام رفت و در سرزمین اردن در سال هیجدهم هجری در 28، 32 یا 34 سالگی بر اثر بیماری طاعون در عمواس ^[168] درگذشت. ^[169] یکی از نکاتی که شایستگی معاذ را می‌رساند این است که وی در آن سن و سال و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به گونه مجتهدان بعدی فتوا می‌داد و احکام دینی را براساس قرآن، سنت و عقل استنباط می‌کرد. و همین موضوع نیز برای نشان دادن نبوغ و لیاقت آن جوان برومند در صدر اسلام کفایت می‌کند. ^[170] ا.

اسامة بن زید

اسامة بن زید کودکی مسیحی و عرب نژاد از سوریه بود. کنیه اش ابومحمد بود و یکی از یاران جلیل القدر رسول خدا ﷺ به شمار می رفت. وی در مکه هفت سال قبل از هجرت زاده شد. پیامبر ﷺ او را بسیار دوست می داشت. جوانی باهوش، شایسته و مستعد بود. [171] پدرش زید در جنگ با رومیان در سرزمین مؤته به عنوان دومین فرمانده پس از جعفر بن ابی طالب کشته شد. از این رو، رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت اسامه را که هیجده سال بیش نداشت، برای جنگ با رومیان به فرماندهی سپاه اسلام برگزیند و روانه آن سرزمین کند. در حالی که تمام افسران بلندپایه و فرماندهان ارتش اسلام و تمام بزرگان مهاجر و انصار و افراد برجسته عرب در این سپاه عظیم حاضر بودند. رسول گرامی برای دیدن سپاه به خارج شهر مدینه آمد، دید که تمام بزرگان مسلمان آماده جنگ شده اند. [172] انتخاب فرمانده هیجده ساله از سوی پیامبر ﷺ بسیاری از افراد را دچار تحیر و شگفتی کرد و این شیوه رهبر اسلام، باعث شد که آنها با نگاههای حیرت زده به یکدیگر بنگرند. در نتیجه برخی از یاران رسول خدا ﷺ خیلی زود افکار و اندیشه های درونی خود را آشکار ساختند و آنچه در دل داشتند به زبان آوردند و اعتراض خود را بیان کردند و گفتند: چه شد که این جوان نارس به فرماندهی مهاجران سابقه دار و پیشگامان اسلام برگزیده شده است؟ رسول خدا ﷺ از شنیدن سخنان طعن آمیز برخی از افسران بسختی ناراحت شد. از این رو، بر منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند فرمود: مردم! این چه سخنی است که درباره فرماندهی اسامه از برخی به من رسیده است؟ طعنه های

امروز شما تازگی ندارد. چند سال پیش که زید پدر اُسامه را به فرماندهی سپاه در جنگ مؤته تعیین کردم، زبان به طعن و ملامت گشودید. به خدای بزرگ، سوگند یاد می‌کنم که دیروز زید بن حارثه برای فرماندهی سپاه شایسته بود، امروز نیز فرزندش اسامه شایستگی دارد و باید همه شما از وی پیروی کنید ^[173]. این پافشاری و اصرار پیامبر اکرم ﷺ در پشتیبانی از جوانان لایق و شایسته اثری ژرف در افکار عموم مسلمانان گذارد و آنان که درباره نسل جوان به اشتباه فکر می‌کردند، رفته‌رفته به خطای خود پی بردند. انتخاب جوانی هیجده ساله از نظر تاریخی نظامی در جهان کم‌نظیر است.

پایان کار اسامه

آری، موضوع فرماندهی اسامه و پافشاری پیامبر ﷺ بر آن، که باید همگان زیر پرچم وی گرد آیند، از ماجراهای جالب و مشهور تاریخ اسلام است. در آن هنگام پیامبر ﷺ بیمار بود و لحظات آخر عمر خود را سپری می‌کرد، هنگامی که ابوبکر و عمر بر بالین پیامبر ﷺ آمدند، تا حضرت آنان را دید با ناراحتی فرمود: بروید به لشکرگاه اسامه، بروید، بروید. خدایا، لعنت کن کسی را که آمادگی جنگی دارد و از پیوستن به سپاهیان اسامه خودداری می‌کند. ^[174] پس از درگذشت پیامبر ﷺ اسامه در بیرون مدینه در لشکرگاهی که ترتیب داده بود منتظر ماند، تا ببیند تکلیفش چیست؟ هنگامی که ابوبکر روی کار آمد، اسامه را با سپاهیان به همان سویی که پیامبر ﷺ فرموده بود فرستاد. اسامه آهنگ شام کرد، ولی هنگامی که به سوریه رسید، ابوبکر او را برکنار کرد و یزیدبن ابی سفیان را به جای وی به کار گماشت. هنگامی که فرمانده جوان برکنار گشت، به مدینه رفت و کنار در مسجد رسول خدا ﷺ ایستاد و فریاد زد: ای مسلمانان! شگفت‌آور است، مردی که دیروز رسول خدا ﷺ مرا فرمانده او ساخت، امروز بر من فرمان می‌راند و از فرماندهی سپاهیان برکنارم می‌سازد. ^[175] اسامه پس از آن در مدینه تا سال 54 هجری زیست، تا این که در محلی به نام «جُرف» در دوران حکومت معاویه درگذشت. ^[176] از این نمونه‌های تاریخی بخوبی استفاده می‌شود که ارزش جوانان در مکتب گرانقدر و آسمانی اسلام، سخت مورد توجه و عنایت بوده است.

ویژگیهای جوانان

اشاره

اگر کسی در جوانی زاهد و عابد شد در آینده دهها برابر درجات معنویش افزایش می‌یابد. حضرت علی علیه السلام حقیقت این است که بشر در تمام دوران زندگی خود نیازمند به هدایت، راهنمایی و نصیحت از سوی دیگران است. حتی، بزرگسالان نیز که عقل آنان به رشد نهایی خود رسیده و در دوران زندگی تجربیاتی اندوخته‌اند، همواره در معرض گمراهی و انحرافند و به اندرز دیگران نیازمند، تا چه رسد به جوانانی که گرفتار نارسایی فکری و خامی عقل و اندیشه‌اند. به همین جهت آنها به مراتب نیاز بیشتری به راهنمایی و هدایت دیگران دارند. برای اثبات این ادعا به یک روایت توجه کنید. محمد بن مسلم زهری یکی از مردان بزرگ، فهمیده و دانشمند زمان خویش بوده است که علاقه به ثروت و مقام، او را از مسیر پاکی و فضیلت منحرف ساخته و در پیری گرفتار بدبختی و تیره‌روزی شده بود. پزشک روحی در زمان وی، یعنی امام سجاد علیه السلام به منظور راهنمایی و هدایت و اندرز، به وی نامه‌ای نوشت و در ضمن یک جمله کوتاه خطراتی را که بر اثر نارسایی فکر متوجه جوانان می‌شود، یادآوری کرد: هنگامی که دنیاپرستی می‌تواند مانند تویی را، تا این اندازه به پستی و انحطاط بکشاند، با آن که عمر بسیاری کرده‌ای و از تحصیلات ژرف و عمیق علمی بهره‌مند شده‌ای و با مرگ فاصله زیادی نداری، پس یک نفر جوان چگونه در برابر تمایلات نفسانی خود سالم بماند؟ جوانی که از سویی

نوخاسته و از دانش بی بهره می باشد، و از سوی دیگر، رأی او ضعیف و عقلش نارسا و منحرف است.^[177] علی علیه السلام می فرماید: عذر نادانی جوان قابل قبول است، زیرا علم و دانش او محدود و نارسا می باشد.^[178] بنابراین، ناپختگی و نادانی، یکی از خصوصیات جوانان است که در هنگام تربیت باید مورد نظر واقع شود. بدین جهت است که خداوند، راه توبه را برای همه بندگان خود باز گذاشته و از همه بیشتر به جوانان برای توبه کردن سفارش کرده است، چرا که جهالت و جنون جوانی ممکن است علت بسیاری از خطاها و اشتباهات در آنان باشد و تنها راه نجات، توبه و گرایش به سوی خداوند و پیروی از دستورات دینی است. جوانان در انتخاب مسائل گوناگون ثابت نیستند و نظرشان همیشه در حال تغییر است. گاهی گرایش به این سو و گاهی گرایش به سوی دیگر دارند، و هر لحظه خطرات گوناگونی آنان را تهدید می کند. از این رهگذر دشمنان نیز از این موقعیت جوانان به نفع خویش بهره های فراوانی می برند. ویژگی دیگر جوانان، نیرومندی، توانایی، نشاط، تحرک و فعالیت آنان است که اگر در راه درست از آن استفاده نشود، دچار اشتباهات فراوانی می شوند که قابل جبران نخواهد بود. بنابراین، باید این قدرت و توانایی را با تجربه، علم و اندیشه هماهنگ کرد، تا نتیجه مطلوب و قابل ارزش داشته باشد. علی علیه السلام می فرماید: اندیشه روشن پیرمردان، نزد من از قوت و نیرومندی جوانان، دوست داشتنی تر و محبوبتر است.

[179]

نشانه‌های جوانان با ایمان

اشاره

از مجموع بررسیهایی که در تاریخ و احادیث بزرگان دینی به دست آمد، این گونه استنباط می‌شود که جوانان با ایمان دارای ویژگیها و نشانه‌هایی هستند که مختصراً به برخی از آنها می‌پردازیم.

آشنایی با احکام دینی

اساسی‌ترین و مهمترین دانشی که یک جوان باید بیاموزد، شناخت دین است، چرا که جوانان بیگانه با دین، جوانی خویش را تباه می‌سازند. درک و فهم احکام دینی، سعادت جوانان را تأمین می‌کند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: اگر جوانی، از جوانان شیعه را ببینم که احکام دینی را نمی‌آموزد و در دین شناخت ندارد، او را مجازات می‌کنم. ^[180] موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: اگر یکی از جوانان شیعه را ببینم که در صد دین‌شناسی نیست او را بیست تازیانه خواهم زد! ^[181].

آشنایی با قرآن

از آنجا که قرآن کلام خداوند و معجزه جاوید فرستاده پروردگار و کتاب گرانقدری است که در بردارنده پیام هدایت بشریت و معارف الهی است؛ وظیفه هر مسلمانی است که با قرآن و علوم قرآنی آشنا بوده و با آن کتاب مقدس انس داشته باشد. چنان که روایتی بدین مضمون بیان شده است. هنگامی که فرزند در جوانی با قرآن آشنا شود و آن را پیایی بخواند، معنویت بیشتری از قرآن به دست می‌آورد و گویا قرآن با گوشت و خون او آمیخته می‌شود و در همه اجزای وجودش اثر می‌گذارد. ^[182] .

آشنایی با سخنان امامان

جوانان و نوجوانان باید با سخنان امامان شیعه و رهبران دینی آشنا باشند تا این که دل پاک خود را با این گوهرهای گرانبها و ارزنده بیارایند. در حدیثی بدین مضمون آمده است: جوانان باید قلبهای خود را با احادیث پیشوایان دین نورانی کنند، زبان و بیان خود را با آنها لطافت بخشند و گوش خود را با شنیدن آن گفته‌ها به شایستگی رسانند. [183].

آموختن دانش

علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: علوم تجربی که نیازهای مادی آنان را تأمین می‌کند و در خدمت جامعه نیز کارآیی خواهد داشت و علوم ادبی و انسانی دیگری که هر یک به شکلی مورد نیاز فرد و جامعه خواهند بود، همه مناسب یادگیری جوانان می‌باشد. [184].

انجام عبادات

دیگر از ویژگیهای جوان شایسته این است که به پرستش و عبادت خداوند توجه داشته باشد و با این وسیله زنگارهای روح خویش را شستشو دهد و در عبادت و پرستش خداوند پرورش یابد. از این رو، نقل شده که: اگر کسی در جوانی عابد و زاهد شد، در آینده دهها برابر درجات معنویش افزایش خواهد یافت. [185].

توبه کننده

یکی دیگر از خصوصیات جوانان با ایمان این است که باید از خطاها و اشتباهات خود توبه کنند، زیرا جوانان در حال دگرگونی هستند، گاهی دارای روحیات معنوی می‌باشند و گاهی نیز کارهای جاهلانه انجام می‌دهند. از این رو، اگر جوانی را دوران بی‌ثباتی زندگی بنامیم سخنی نابجا نگفته‌ایم. بنابراین، جوان معتقد، همیشه در حال توبه می‌باشد. این شیوه، او را از سقوط در بدبختیها نجات می‌دهد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: محبوبتر از هر کس نزد خداوند آن جوانی است که از گناه خود توبه می‌کند و در پیشگاه پروردگار درخواست آمرزش می‌نماید. [186].

کار و تلاش

دوران جوانی که از حدود هیجده سالگی شروع می‌شود، هنگام کار و تلاش انسان است و از نشاط و تحرک خود برای انجام کارهایش استفاده می‌کند و اگر سستی و تنبلی نماید، بی‌ارادگی در وجودش ریشه خواهد یافت. در روایتی این گونه نقل گردیده است. اگر او در دوران جوانی (که دارای نیروی بی‌نهایت جسمی و روحی است) با نفس خود مبارزه نکرده باشد، چگونه می‌تواند در آینده و در دوران پیری به ساختن روحیات خود پردازد؟ او نباید نیروی خود را بیهوده مصرف کند. زیرا، در غیر این صورت، در هنگام پیری خیلی مشکل است که بتواند در جهت اصلاح خود کاری انجام دهد. [187].

آراستن خود

در اسلام به زیبایی و تجمل توجه خاصی شده است و پیشوایان دینی در مورد تجمل نیز مطالبی را یادآور شده‌اند که نشانه اهمیت این موضوع در زندگی انسانی می‌باشد. این ویژگی در جوانان بیشتر از دیگران وجود دارد و پیشوایان اسلام نیز نه تنها چنین گرایشی را مردود ندانسته‌اند، بلکه عملاً آن را تأیید کرده‌اند. امام صادق علیه السلام هنگام روغن زدن موهای خود می‌فرمود: خداوندا، از تو درخواست زیبایی و زینت می‌کنم! ^[188] از آن حضرت نیز نقل گردیده است که: مردی به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و درخواست دیدار نمود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست از خانه خارج شود و به دیدار آن مرد برود، جلو آینه یا ظرف بزرگی از آب داخل اتاق ایستاد و سر و صورت خود را مرتب کرد، عایشه از دیدن این کار تعجب کرد، پس از بازگشت آن حضرت پرسید: یا رسول الله؛ چرا هنگام رفتن در برابر ظرف آب ایستادی و موها و سر و صورت خود را مرتب کردی؟ فرمود: ای عایشه، خداوند دوست دارد، هنگامی که مسلمانی برای دیدار برادرش می‌رود، خود را برای دیدار او بیاراید!! ^[189] به هر حال، اگر چه اسلام به زیبایی ظاهر و لباس توجه کرده، اما نباید ارزشهای معنوی و جمالهای روحی را تحت الشعاع خود قرار دهد، زیرا جمال معنوی که در واقع همان زیبایی حقیقی می‌باشد و زیباییهای ظاهری در صورتی نیکو می‌باشد که همراه با جمال باطنی و اخلاق نیکو باشد.

آفات جوانی

اشاره

اگر چه جوانی یکی از نعمتهای بزرگ خداوند است، امّا در معرض برخی از آفات قرار دارد، که تعدادی از آنها قابل ذکر است:

بی توجهی به نیروی جوانی

یکی از آفتهایی که نیروی جوانی را تهدید می‌کند عدم استفاده درست از این نیرو و بیهوده مصرف کردن آن است چنان که در روایات اسلامی به این حقیقت اشاره شده است. آن جوانی که از فرصتهای خود به گونه مناسبی استفاده نکرده باشد، هنگامی که به میانسالی و پیری می‌رسد، دیگر توانایی اطاعت از دستورات خداوند را ندارد. ^[190].

زودگذر بودن جوانی

یکی دیگر از آفتهای جوانی، امروز و فردا کردن و به تأخیر انداختن کارها و فرصتهاست. علی علیه السلام فرمود: جوان عاقل و فهمیده هر چه زودتر و بهتر از همین جوانی زودگذر بهره خود را می‌گیرد و بر حُسن اعمال و رفتار خود می‌افزاید و در فراگیری دانشها تلاش می‌کند. [191].

شیوه برخورد با لغزشهای جوانان

همان‌گونه که یادآور شدیم، پیامبر صلی الله علیه و آله برای جوانان احترام خاصی قایل بودند و همواره بدانان علاقه‌مند بودند و احترام می‌کردند. اما با دقت و بررسی در رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله به یک موضوع دیگر نیز برخورد می‌کنیم، که قابل توجه و اهمیت است، و آن روش برخورد با جوانان خلافکار و گناهکار است که چند نمونه را یادآور می‌شویم. امام باقر علیه السلام فرمود: فضل بن عباس که جوانی خوش‌سیما بود، در روز عید قربان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شده بود. در این هنگام زن زیارویی از قبیله خثعم همراه برادرش برای پرسیدن احکام شرعی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. برادر آن زن مسائل دینی را می‌پرسید و فضل بن عباس به آن زن نگاه می‌کرد! رسول خدا صلی الله علیه و آله چانه فضل را گرفت، صورت او را از سوی آن زن برگردانید تا به وی نگاه نکند. اما آن جوان از سوی دیگر نگاه می‌کرد. تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز صورت او را برگردانید. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پاسخ دادن به مسائل آن مرد عرب فارغ گردید، شانه فضل بن عباس

را گرفت و به او فرمود: آیا نمی‌دانی که روزگار می‌گذرد، اگر کسی چشم و زبان خود را حفظ کند، خداوند پاداش حج قبول شده را در نامه عمل او ثبت خواهد کرد!!^[192] در روایت دیگری نقل شده که: عباس عموی پیامبر ﷺ گفت: صورت پسر عمویت را گردانیدی؟ رسول خدا ﷺ فرمود: زن و مرد جوانی را دیدم و از این که گرفتار فتنه و گناه شوند، ایمن نبودند.^[193] نقل شده که: روزی جوانی خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد ای رسول خدا ﷺ به من اجازه دهید تا زنا کنم. مردم عصبانی شدند و با صدای بلند به او اعتراض کردند، ولی رسول خدا ﷺ با ملایمت فرمود: نزدیک بیا، آن جوان نزدیک رفت و در برابر آن حضرت نشست. پیامبر ﷺ با محبت از او پرسید: آیا دوست داری، با مادر تو چنین کنند؟ گفت: نه، فدایت شوم. حضرت فرمودند: مردم هم به همین گونه راضی نمی‌شوند. سپس همین سؤال را درباره خواهر و دختر او پرسید و جوان به همین گونه پاسخ گفت. سپس رسول خدا ﷺ به آن جوان گفت: آیا دوست داری مردم با خواهرت چنین کنند؟ جواب داد: خیر! رسول خدا ﷺ فرمود: مردم نیز بدین گونه‌اند. آنگاه پیامبر ﷺ پرسید: آیا دوست داری کسی با دختر تو چنین کاری انجام دهد؟ گفت: خیر! پیامبر ﷺ فرمود: مردم نیز اگر کسی با دختر آنان چنین کاری را انجام دهد، ناراحت می‌شوند. پس از گفتگو بین رسول خدا ﷺ و آن جوان، آن حضرت دست بر سینه او نهاد و فرمود: خداوند، قلب او را از گناه پاک گردان و گناهانش را ببخش و او را از زنا نگهداری نما. در اثر این رفتار، از آن پس ناپسندترین کارها نزد آن جوان، زنا بود.^[194] برخورد پیامبر ﷺ با جوانان گناهکار، خود بهترین الگو برای مسلمانان است. اما یک نکته در این رفتارها

قابل دقت می‌باشد که باید جلوگیری از گناهان به شیوه صحیح امر به معروف و نهی از منکر باشد.

اندرزهای حکیمانه امام خمینی به جوانان

امام خمینی قدس سره بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در مناسبتهای گوناگون مطالبی را در مورد جوانان توصیه فرموده است از آن جمله: ما جوانهایمان را لازم داریم که تربیت بشوند به تربیت انسانی، یعنی تربیت اسلامی. این جوانهایی که در آتیه باید این مملکت را حفظ کنند، این مملکت را اداره بکنند. اینها باید درست تربیت بشوند و اصلاح گردند. اسلام آن قدر که به تهذیب این بچه‌های ما و جوانهای ما کوشش دارد، نسبت به هیچ چیز کوشش ندارد. از جوانان، دختران و پسران می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزشهای انسانی را ولو با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرتها و بی‌بندوباریها، و حضور در مراکز فحشا که از طرف غرب و عمال بی‌وطن به شما عرضه می‌شود، نکنند. آنهایی که می‌خواستند ما را غارت کنند، در طول تاریخ و در طول این پنجاه و چند سال کوشش کردند که جوانهای ما را بی‌تفاوت بار بیاورند، شما جوانان مسلمان لازم است که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام، در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و غیره اصالتهای اسلامی را در نظر گرفته و امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر جدا می‌سازد، فراموش نکنید. باید جوانان ما بدانند، تا معنویت و عقیده به توحید و معاد در کسی نباشد، محال است از خود بگذرد و در فکر امت باشد. شما ای جوانان عزیز! یأس را به خود راه ندهید، حق پیروز است. به نیروی شما جوانها باید این مملکت اصلاح بشود. چه قدر موجب افتخار است که جوانهای برومندی در مملکت ما، در خدمت

اسلامند. شما جوانها که امید من هستید، کوشش کنید، وحدت کلمه خود را حفظ کنید. شما نسل جوان موظف هستید غریزدها را از خواب بیدار کنید و فجایع حکومتهای ضد انسانی آنها را و اعمال آنها را، برملا نمایید. تمام حیثیت ملی خودشان را، بعضی از جوانهای ما فدای غرب کردند و این شکست روحی بود که برای ما از همه شکستهایی که داشتیم بالاتر بود. گمان نکنند جوانهای ما، که هر چه هست در غرب است و خودشان چیزی ندارند! از حالا که جوان هستید و قوای جوانی محفوظ است، جدیت کنید به این که هوای نفس را، از نفس خودتان خارج کنید. بهار توبه ایام جوانی است، که بار گناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقص تر و شرایط توبه سهل تر و آسان تر است. [195]

به امید روزی که نوجوانان و جوانان میهن عزیز اسلامی، این پند و اندرزهای پدرانه رهبر فقید انقلاب را آویزه گوش خود قرار دهند و بتوانند همواره راه آن بنیانگذار فرهیخته و گرانقدر را ادامه دهند و دشمنان اسلام و ایران را ناامید سازند.

پاورقی

- [1] با تربیت مکتبی آشنا شویم، 77-78.
- [2] روانشناسی کودک / 77.
- [3] راه و رسم زندگی / 118.
- [4] غررالحکم / 697.
- [5] کودک از نظر وراثت و تربیت / 223 و 224.
- [6] احزاب / 21.
- [7] المحجة البيضاء 366 / 3.
- [8] بحارالانوار 350 / 35؛ البداية و النهاية 37 / 8.
- [9] بحارالانوار 95 / 104، ح 44.
- [10] بحارالانوار 295 / 72؛ امالی صدوق / 252.

- [11] مستدرک الوسائل 626 / 2؛ وسائل الشیعه 126 / 5. ج قدیم.
- [12] وسائل الشیعه 126 / 5.
- [13] کافی 50 / 6.
- [14] بحارالانوار 376 / 15.
- [15] مجمع الزوائد 286 / 9.
- [16] بحارالانوار 285 / 43 ح 51؛ مناقب ابن شهر آشوب 388 / 3.
- [17] السیرة الحلبیه 48 / 3.
- [18] بحارالانوار 25 / 43 ح 22.
- [19] قرب الاسناد 31 / 31.
- [20] رعد 28 / 28.
- [21] وسائل الشیعه 3 / 2.
- [22] مستدرک الوسائل 171 / 1.
- [23] مکارم الاخلاق طبرسی 115 / 115.
- [24] نهج البلاغه فیض، نامه 903 / 31.
- [25] تاریخ المدینة المنورة 799 / 3.
- [26] بحارالانوار 91 / 50؛ کشف الغمہ 187 / 4.
- [27] عیون اخبار الرضا 295 / 1؛ بحارالانوار 356 / 96؛ وسائل الشیعه 126 / 5.
- [28] مجموعه ورام 34 / 1؛ المحجة البيضاء 365 / 3.
- [29] وسائل الشیعه 126 / 5؛ من لایحضره الفقیه 311 / 3؛ فروع کافی 49 / 6؛ بحارالانوار 93 / 104.
- [30] بحارالانوار 203 / 42؛ امالی مفید 129 / 129.
- [31] نهج البلاغه فیض 531 / 531.
- [32] مکارم الاخلاق طبرسی 115 / 115.
- [33] نهج البلاغه ملافتح الله 406 / 406.
- [34] مستدرک الوسائل 626 / 2؛ مکارم الاخلاق 113 / 113.
- [35] بحارالانوار 52 / 20 و 67؛ تفسیر قمی 115 / 1.
- [36] شرف النبی، خرگوشی 115 / 1.
- [37] سیره دحلان در حاشیه سیره حلبیه 252 / 3؛ السیرة النبویه، ابن کثیر 612 / 4.

- [38] بحارالانوار 99 / 104؛ عدةالداعی / 61.
- [39] المحجة البيضاء 366 / 3.
- [40] بحارالانوار 242 / 44، ح 36.
- [41] بحارالانوار 97 / 104 و 105.
- [42] احقاق الحق 595 / 10، به نقل از مدارک اهل سنت.
- [43] همان / 655 به نقل از مدارک گوناگون.
- [44] همان / 619، 621، 609 و 623 به نقل از مدارک بی‌شمار.
- [45] ملحقات احقاق الحق 316 / 11.
- [46] ملحقات احقاق الحق 311 / 11 تا 314
- [47] مجمع الزوائد 266 / 9.
- [48] بحارالانوار 104 / 80؛ اللهوف ابن طاووس / 12؛ هدية الاحباب / 176.
- [49] معانی الاخبار / 211؛ مکارم الاخلاق / 115؛ بحارالانوار 240 / 16.
- [50] سنن ابن ماجه 1303 / 2.
- [51] مجمع الزوائد 254 / 9.
- [52] بحارالانوار 312 / 43.
- [53] مجمع الزوائد 161 / 8.
- [54] سيره ابن هشام 381 / 2.
- [55] مسند احمد حنبل 334 / 1؛ صحيح مسلم 196 / 15؛ السيرة الحلبية 69 / 3.
- [56] سيره ابن هشام 252 / 2 - مترجم.
- [57] المحجة البيضاء 366 / 3.
- [58] مستدرک حاکم 165 / 3؛ مسند احمد حنبل 693 / 3.
- [59] مقتل الحسين خوارزمی / 130؛ الارشاد مفید 25 / 2؛ ملحقات احقاق الحق 615 / 10 و 50 / 11.
- [60] بحارالانوار 294 / 43 تا 296.
- [61] کافی 49 / 6؛ مکارم الاخلاق / 113؛ بحارالانوار 113 / 23.
- [62] صحيح بخارى 9 / 8.
- [63] بحارالانوار 99 / 104؛ وسائل الشيعة 202 / 15؛ کافی 50 / 6.
- [64] بحارالانوار 93 / 104.

- [65] وسائل الشيعة 126 / 15.
- [66] وسائل الشيعة 126 / 15.
- [67] بحارالانوار 161 / 43 و 153 / 22؛ مناقب ابن شهر آشوب 234 / 3.
- [68] بحارالانوار 97 / 104؛ نوادر راوندی 6.
- [69] مجمع الزوائد 171 / 9.
- [70] مجمع الزوائد 158 / 8؛ مكارم الاخلاق 113 / 113.
- [71] بحارالانوار 92 / 104، ح 16.
- [72] همان 142 / 8.
- [73] همان 42 / 43 تا 55.
- [74] ذخائر العقبى 36 / 36؛ ينابيع المودة 260 / 260.
- [75] مكارم الاخلاق 115 / 115.
- [76] مستدرک حاکم 170 / 3؛ الادب المفرد، بخارى 34 / 34.
- [77] بحارالانوار 241 / 36؛ کمال الدين و تمام النعمة 152 / 152؛ الخصال 76 / 2؛ كفاية الاثر 7 / 7.
- [78] الصواعق المحرقة 196 / 196؛ احقاق الحق 746 / 10.
- [79] ربيع الابرار 513 / 513.
- [80] ما و فرزندان ما 45 / 45.
- [81] همان 22 / 22.
- [82] وسائل الشيعة 203 / 15؛ من لا يحضره الفقيه 312 / 3؛ كنز العمال، خ 45413.
- [83] مستدرک الوسائل 626 / 2.
- [84] کافی 47 / 6.
- [85] همان.
- [86] وسائل الشيعة 126 / 5.
- [87] سنن النبي 152 / 152؛ رحمت عالميان 658 / 658؛ بحارالانوار 285 / 43.
- [88] بحارالانوار 306 / 43.
- [89] مستدرک الوسائل 626 / 2؛ صحيح ترمذی 615 / 5؛ مستدرک حاکم 177 / 2.
- [90] بحارالانوار 260 / 44؛ کامل الزیارة 68 / 68؛ حياة الحيوان 111 / 1.
- [91] شرف النبي خرگوشی 102 / 102؛ نهاية المسؤول فى رواية الرسول 340 / 1.

- [92] صحيح بخارى 37 / 8 و 55؛ دلائل النبوة بيهقى / 154، ترجمه دامغانى، به نقل از صحيح مسلم.
- [93] السيرة الحلبية 340 / 3؛ اسدالغابة 210 / 5؛ مجمع الزوائد 285 / 9.
- [94] مجمع الزوائد 285 / 9؛ مسند احمد 337 / 1.
- [95] احقاق الحق 714 / 10؛ بحارالانوار 285 / 43؛ سنن نسائي 229 / 2؛ مستدرک حاکم 166 / 3؛ مجمع الزوائد 182 / 9.
- [96] بحارالانوار 286 / 43.
- [97] مسند احمد بن حنبل 335 / 1؛ صحيح مسلم 197 / 15.
- [98] المحجة البيضاء 366 / 3.
- [99] بحارالانوار 135 / 77؛ امالى صدوق 287 / 2.]
- [100] مجمع الزوائد 285 / 9؛ مسند احمد 337 / 1.
- [101] مناقب ابن شهر آشوب 387 / 3؛ بحارالانوار 285 / 43.
- [102] مجمع الزوائد 169 / 9.
- [103] بحارالانوار 304 / 36، ح 143؛ كفاية الاثر 7 / 7.
- [104] مكارم الاخلاق 31 / بحارالانوار 229 / 16؛ مكارم الاخلاق 14 / 14.
- [105] سنن ابن ماجه 2220 / 2.
- [106] مستدرک الوسائل 96 / 2؛ امالى صدوق ص 44؛ عيون اخبار الرضا (ع) / 235؛ الخصال 130 / 1؛ علل الشرائع 54 / بحارالانوار 215 / 16، ح 2.
- [107] مستدرک الوسائل 69 / 2.
- [108] رحمت عالميان 663.
- [109] نهاية المسؤول فى رواية الرسول 341 / 1؛ مكارم الاخلاق 23 / 1.
- [110] وسائل الشيعة 209 / 3.
- [111] بحارالانوار 99 / 104، ح 74؛ عدة الداعي 61 / 61.
- [112] بحارالانوار 142 / 74، ح 12.
- [113] بحارالانوار 143 / 74، ح 15.
- [114] اسلام و تربيت كودكان 224 / 1.
- [115] شرح غررالحكم 10 / 1 ح 81.
- [116] مستدرک الوسائل 223 / 3.

- [117] با تربيت مكتبي آشنا شويم / 320.
- [118] شرح غررالحكم 183 / 4.
- [119] كافي 163 / 2.
- [120] بحارالانوار 173 / 81، 75 / 77 و 180 / 71؛ الخصال 113 / 1.
- [121] روضه كافي / 93.
- [122] سفينة البحار، ماده قلب، 442 / 2
- [123] گفتار فلسفي، جوان، 71 / 1.
- [124] بحارالانوار 180 / 71؛ امالي صدوق / 25.
- [125] وسائل الشيعه 30 / 4.
- [126] مستدرک الوسائل 353 / 2.
- [127] فاطر / 37.
- [128] تفسير البرهان ذيل آيه فوق.
- [129] شادكامي / 41.
- [130] گفتار فلسفي، جوان 375 / 1.
- [131] وسائل الشيعه 140 / 2.
- [132] كافي 47 / 6.
- [133] سفينة البحار 680 / 1، ماده شيب.
- [134] روزنامه اطلاعات، شماره 11765.
- [135] National Crime Prevention Committee (Canada), Annual Report, 1991.
- [136] National Advisory Council on Status of Women, 1993 Annual Report.
- [137] اعلام الوري / 68.
- [138] اسدالغاية 290 / 2.
- [139] در مكتب اهل بيت 117 / 2؛ وسائل الشيعه 125 / 5.
- [140] تاريخ طبري 62 / 2؛ الكامل 40 / 2؛ مسند احمد 111 / 1؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد 210 / 13.
- [141] تاريخ انبياء 76 / 1؛ بحارالانوار 68 / 35؛ شرح نهج البلاغه حديدي 6 / 1.
- [142] المستدرک حاكم 483 / 3؛ كفاية الطالب / 260؛ الغدير 22 / 6.

- [143] اصول كافى 1 / 448؛ الغدير 7 / 330؛ بحارالانوار 35 / 68 تا 183.
- [144] تاريخ طبرى 2 / 212؛ الغدير 3 / 226؛ بحارالانوار 38 / 262؛ احقاقى الحق 4 / 153.
- [145] بقره / 215؛ تفسير فرات / 112.
- [146] احقاقى الحق 6 / 449؛ بحارالانوار 38 / 244؛ مناقب ابن شهر آشوب 2 / 180؛ كنز العمال 6 / 397.
- [147] احقاقى الحق 3 / 26 و 6 / 479؛ بحارالانوار 19 / 60؛ سيره حليبه 2 / 26.
- [148] احقاقى الحق 8 / 352؛ بحارالانوار 41 / 80؛ ارشاد مفيد 1 / 62.
- [149] احقاقى الحق 8 / 359؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد 3 / 401؛ تذكرة الخواص / 30؛ تاريخ طبرى 3 / 37.
- [150] احقاقى الحق 8 / 378؛ مستدرک حاكم 3 / 32؛ تاريخ بغداد 13 / 19؛ مقتل الحسين خوارزمى / 45.
- [151] احقاقى الحق 5 / 420؛ كنز العمال 5 / 283؛ ارشاد مفيد 1 / 114؛ مستدرک الصحيحين 37 / 3.
- [152] احقاقى الحق 8 / 682؛ سيره ابن هشام 2 / 429؛ اسد الغابة 3 / 102؛ الاصابة 1 / 318.
- [153] الاعلام زرکلى 2 / 125؛ الاصابة 1 / 237؛ صفة الصفوة 1 / 205؛ مقاتل الطالبين / 3.
- [154] الاستيعاب فى هامش الاصابة 1 / 212؛ حلية الاولياء 1 / 114؛ طبقات ابن سعد 4 / 22.
- [155] الاصابة 1 / 239؛ سيره حليبه 2 / 786؛ معجم البلدان 5 / 219؛ الاعلام زرکلى 3 / 125.
- [156] الاعلام زرکلى 7 / 248.
- [157] حلية الاولياء 1 / 106.
- [158] طبقات ابن سعد 3 / 82؛ الاصابة 3 / 401؛ حلية الاولياء 1 / 106.
- [159] سيره ابن هشام 2 / 294؛ اسد الغابة 4 / 369؛ صفة الصفوة 1 / 125؛ بحارالانوار 6 / 405.
- [160] تاريخ الاسلام ذهبى 1 / 380؛ شذرات الذهب 1 / 26؛ سيره حليبه 3 / 120.
- [161] اسد الغابة 3 / 358؛ الاعلام زرکلى 4 / 200.
- [162] ناسخ التواريخ، حالات پیامبر صلى الله عليه وآله / 378.
- [163] الاعلام زرکلى 4 / 200؛ الاصابة 2 / 451.
- [164] اسد الغابة 4 / 376؛ طبقات ابن سعد 3 / 120؛ القسم الثانى.
- [165] سيره حليبه 3 / 120.
- [166] حلية الاولياء 1 / 228.

[167] الاصابة 357 / 2.

[168] عمواس نام منطقه‌ای از فلسطین در نزدیکی بیت المقدس است که در سال 18 هجری بیماری واگیرداری برای نخستین بار شیوع یافت که بسیاری از مسلمانان و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در آن کشته شدند. این بیماری از راه داخل شدن میکرب در خون بوجود می آید که ظرف چند ساعت فرد را می کشد. معجم البلدان 157 / 4.

[169] مجمع الزوائد 310 / 9؛ غایة النهایة 301 / 2؛ صفة الصفوة 195 / 1.

[170] طبقات 120 / 3، الاستیعاب در حاشیه الاصابة، ماده معاذ.

[171] الاعلام زرکلی 291 / 1؛ الاصابة 29 / 1.

[172] طبقات 42 / 4؛ بحار الانوار 50 / 21؛ اسد الغایة 64 / 1.

[173] بحار الانوار 50 / 21؛ اسد الغایة 81 / 2.

[174] طبقات ابن سعد 42 / 4؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر 391 / 2.

[175] اعلام الوری 145.

[176] الاعلام زرکلی 291 / 1؛ الاصابة 29 / 1.

[177] تحف العقول 277.

[178] غرر الحکم 372.

[179] نهج البلاغه فیض 1114.

[180] بحار الانوار 214 / 1.

[181] سفينة البحار 680 / 1.

[182] کافی 47 / 6.

[183] همان.

[184] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 20 / حکمت 817.

[185] مجمع البیان 385 / 2.

[186] مجموعه ورام 118 / 2؛ مشکوة الانوار 155.

[187] مستدرک الوسائل 353 / 2؛ تفسیر برهان 882 / غرر الحکم 645.

[188] مکارم الاخلاق 51.

[189] با تربیت مکتبی آشنا شویم 113.

[190] کافی 135 / 2؛ تاریخ یعقوبی 59 / 2.

[191] نهج البلاغه فیض، خ 82.

[192] بحارالانوار 351 / 9، ح 3؛ فقه الرضا / 73.

[193] اسلام و تربیت کودک / 383.

[194] روش تبلیغ / 63.

[195] کلمات قصار، پندها و حکمتهای امام خمینی / 216.

فهرست مطالب

2	پیشگفتار
5	رفتار پیامبر با کودکان
5	تربیت
5	اهمیت تربیت
7	برای تربیت کودک از کجا شروع کنیم
9	پیامبر سرمشق مردم است
10	شخصیت دادن به کودک
11	پرسش از کودک
12	حسن معاشرت
12	وفای به عهد
14	آشنا کردن کودک با سختیها
15	بها دادن به کار کودک
16	بلند شدن در برابر کودکان
17	آینده نگری برای کودکان
18	آموختن احکام دینی
20	آثار تربیت صحیح در کودک
22	محبت
22	محبت نسبت به کودکان
24	محبت پیامبر به کودکان
26	علاقه رسول خدا به امام حسن و امام حسین
27	دعا کردن پیامبر برای کودکان

28	مدارا کردن با کودکان
29	هدیه دادن پیامبر به کودکان
31	رفتار پیامبر با کودکان شهیدان
33	رفتار پیامبر با کودکان خود در نماز
35	بوسیدن کودکان
37	عدالت نسبت به کودکان
38	پیامبر و بوسیدن فاطمه
39	از چه سنی کودک را نباید بوسید؟
40	پیامبر و بوسیدن امام حسن و امام حسین
41	بازی با کودکان
43	غریزه بازی در کودکان
44	بازی کردن پیامبر با کودکان
46	سوار کردن کودکان
47	سوارکردن کودکان مردم را بر مرکب خود
49	آب و غذا دادن به کودکان
51	سلام کردن به کودکان
52	آیا پیامبر کودکان را تنبیه می کرد؟
55	رفتار پیامبر با جوانان
55	نیروی جوانی
57	ارزش جوانی
59	توجه به جوانان
60	چند نکته
61	در قیامت از جوانی می پرسند
63	زمان گرایش جوانان به مذهب

64	آثار تعالیم دینی در جوانان
65	نتیجه بی توجهی به عاطفه مذهبی جوانان
68	پیغمبر و نسل جوان
69	مبارزه جوانان با افکار جاهلیت
71	استفاده از جوانان در کارهای مملکت
73	علی بن ابیطالب
75	جانشانی علی در بستر پیامبر
76	جنگ بدر
77	جنگ احد
78	نبرد خندق (احزاب)
80	فتح خیبر به دست علی
81	فتح مکه
82	جعفر بن ابیطالب
84	مصعب بن عمیر
86	عتاب بن اسید فرماندار مکه
88	معاذ بن جبل
90	اسامة بن زید
92	پایان کار اسامه
93	ویژگیهای جوانان
95	نشانه‌های جوانان با ایمان
95	آشنایی با احکام دینی
96	آشنایی با قرآن
97	آشنایی با سخنان امامان
97	آموختن دانش

97	انجام عبادات
98	توبه کننده
98	کار و تلاش
99	آراستن خود
100	آفات جوانی
100	بی توجهی به نیروی جوانی
101	زودگذر بودن جوانی
101	شیوه برخورد با لغزشهای جوانان
113	فهرست مطالب